

دیدگاه اقبال به شخصیات غیر مسلمان در جاوید نامه

**PRESPECTIVE OF IQBAL ABOUT NON-MUSLIMS
IN JAVED NAMA**

(Qurrat-ul-ain, Nietzsche, Tolstoy, Bhartarihari)

اسم دانشجو:

کبری شاهین

استاد راهنما:

دکتر سید جواد همدانی

شماره دانشجو: 7FLL/MSPER/F16



تحقیق کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد



Accession No. TH 23133

MS

891.5513

کتاب

فارسی ادب - شاعری
صوفی شاعری
اقبال، محمد سرور
1877 - 1938

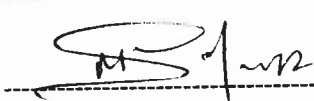


ACCEPTANCE BY THE VIVA VOCE COMMITTEE

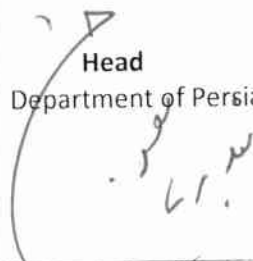

Name of Student: Kubra Shaheen

Title of the Thesis: دید گاه اقبال به شخصیات غیر مسلمان در جاوید نامہ

Registration No: 07-FLL/MSPER/F16

Acceptance by the Department of Persian Faculty of Languages & Literature, International Islamic University, Islamabad, in partial fulfillment for the Master of Philosophy degree in Persian

<u>VIVA VOCE COMMITTEE</u>	
 External Examiner: Dr. Muhammad Safeer Chairman, Dept. of Persian <u>NUML, Islamabad</u>	 Internal Examiner: Dr. Abdul Mujeeb Assistant Professor <u>Faculty of Arabic, IIUI.</u>
 Supervisor: Dr. Syed Muhammad Jawad Hamdani	

 Head Department of Persian	 Dean Faculty of Languages & Literature

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

آیه: الرحمن، علم القران، خلق الانسان، علمه البيان¹.

ترجمه: خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او "بیان" را آموخت.

سپاس وستایش خدای را که بخشنده و بخشاینده است و درود بی پایان بر رسالت مآب ختمی مرتبت حضرت مُحَمَّد (صلی علیه وآله وسلم) که بشریت را از جهالت به سوی علم و آگهی رهنمایی فرمودند.

¹ - مجید، سوره الرحمن، آیه (۱-۳)

DECLARATION IN PERSIAN

اقرار نامه

من اقرار می کنم که تمام مطالب و محتوای این پایان نامه نتیجه سعی و تلاش خودم است که به عنوان پژوهشگر و محقق مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد به رهنمای دکتر سید جواد همدانی استاد گروه زبان و ادبیات فارسی انجام داده ام.

من این پایان نامه را برای بدست آوری سندی در هیچ اداره و دانشگاه دیگر قبلاً تحویل نداده ام و نخواهم داد.

فهرست مطالب

- مقدمه ۶
- طرح و بیان مسئله ۱۰
- اهمیت و هدف تحقیق ۱۲
- حدود موضوع ۱۲
- پیشنه تحقیق ۱۳
- روش تحقیق ۱۴

ابواب بندی

باب اول: ----- ۴۲-۱۶

دیده گاه اقبال درباره قره العین طاهر در جاویدنامه

باب دوم: ----- ۵۹-۴۳

دیده گاه اقبال درباره نیچه در جاویدنامه

باب سوم: ----- ۷۱-۶۰

دیده گاه اقبال درباره تولستوی در جاویدنامه

باب چهارم: ----- ۸۵-۷۲

دیده گاه اقبال درباره بهرتی هری در جاویدنامه

باب پنجم: ----- ۱۰۳-۸۶

جمع بندی و نتیجه گیری

مقدمه

مُحَمَّد اقبال لاهوری: شاعر فیلسوف، سیاست مدار، (۱۸۷۷ء\۱۹۳۸ء) متفکر پاکستان و رهبر فکری بود که شعر زیادی نیز به زبانهای فارسی و اردو سروده است. او افکار عالی فلسفی را به زبان شعر بیان کرده است. سخن سرای اوجت تهذیب انسانیت، تشکیل سیرت ملت و بیداری همراهان است. جاوید نامه مجموعه ای از سروده های اقبال است که به زبان فارسی و با روش مثنوی سروده است. در سال ۱۹۲۹ء جاوید نامه را آغاز کرد و پس از سه سال آن را تکمیل کرد و این کتاب در ۱۹۳۲ء به چاپ رسید و شامل یک هزار بیت است. اقبال آن را به نام پسرش "جاوید اقبال" نام گذاری کرده است.

این مثنوی در حقیقت معراج فکری و ذهنی علامه است. که در آن وی به رهنمای مولانا جلال الدین رومی سفر آسمانی را شروع می کند و با مولانا جلال الدین رومی شش فلک از جمله قمر، عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل گردش می کند. و آنجا با بزرگان مسلمان و غیر مسلمان ملاقات می کند و بعد از آن وارد بهشت می شود. جاوید نامه حاوی دقیق ترین و لطیف ترین افکار عرفانی و نظرات سیاسی و اجتماعی اقبال است.

خطاب شعرهای جاوید نامه پسر اقبال بنام جاوید است و آن را می توان نوعی معراج نامه دانست. اقبال در جاوید نامه سفری خیالی و رویایی به کره های آسمانی دارد و در این سفر با اشخاصی دیدار می کند که نتایج و اهداف سفر شامل نکاتی است که اقبال درباره آنها نظرش را بیان

می‌کند. اقبال در جاویدنامه مانند سفری که دانتی شاعر ایتالیایی راه آسمانی را در پیش گرفت، به همراه مولانا جلال الدین رومی به سفری روحانی پرداخته و در این سفر با شخصیت‌های تاریخی به بحث و گفتگو می‌پردازد. ابتدا در جاویدنامه به کره ماه می‌رود. در آن جا رومی او را به یک نفر دانشمند هندی به نام ویش وامیترا یعنی جهان دوست معرفی می‌کند و رومی در این مجلس به جهان دوست می‌گوید که: در حال حاضر راه ترقی برای بشریت منحصر در این است که دو فرهنگ شرق و غرب با یکدیگر ترکیب و تلفیق شوند.

اقبال در ادامه سفر جاویدنامه به کره مریخ می‌رود و با رهبران مسلمان از جمله جمال الدین اسدآبادی و سعید حلیم پاشا ملاقات می‌کند. سعید حلیم پاشا شرق و غرب را با یکدیگر مقایسه می‌کند و در نتیجه این سنجش رای می‌دهد که: نجات بشریت در آن است که تمدن شرق و غرب با یکدیگر تلفیق شوند. اقبال با بزرگان صحبت می‌کند. از جمله شخصیات جمال الدین افغانی، منصور حلاج، غالب، قره‌العین طاهره، نادر شاه، سلطان شهید، ناصر خسرو، بهرتریهری، تولستوی، نیچه، مهدی سودانی، هستند.

«در باره "جاوید نامه" استاد دکتر محمد معین مینویسد:

"اقبال مانند چند تن از بزرگان جهان دانش و ادب از قبیل: ارداویراف ایرانی سنایی غزنوی اوحدی کرمانی ابو العالی معری محی الدین ابن العربی ودانتی ایتالیایی، باتخیل نیرومند خویش، معراجی شاعرانه پرداخته و معراج نامه خود را "جاوید نانه" نامیده است.

چنانکه ایزد رشن و سروش راهنمای ارداویراف و ابن قارح ناقل ابوالعلاء و ویرژیل رهبر دانته بودند، درین سفر روحانی نیز رهبر و راهنمای اقبال روان مولوی جلال الدین مُجَد بلخی است.

اقبال اثر خود را بادر نظرداشتن "کمدی الهی" و "فتوحات مکیه" و "رساله غفران" مطرح ساخته است. او خودش نیز در ضمن یکی از نامه ها "جاوید نامه" را یک نوع "کمدی الهی" و "فتوحات مکیه" قرار دارد. یکی اینکه اظهارات و اشارات تمثیلی در آن دیده نمیشود که هسته "کمدی الهی" و فتوحات مکیه" می باشد و از این جهت مقداری از مطالب دو کتاب نام برده اخیر مسائل لا ینحل گشته است. دیگر این که اقبال سیاحت علوی خودش را فقط به شش سیاره محدود ساخته و از دوزخ و اعراف دیدن نکرده است. او کسانی را که میخواستند در دوزخ نشان دهد آنها را در فلک زحل بیک قلم خونین در حال عذاب و شکنجه سخت نشان داده است. فرق عمده بین "جاوید نامه" و دو اثر دیگر این است که در "کمدی الهی" و "فتوحات مکیه" اغلب درباره حقایق و کیفیات حیات پس از مرگ شرح داده شده.² «

اقبال در جاوید نامه توجه خودش را پیرامون مسائل زندگی فعلی بشر متمرکز ساخته است. بنابر این او بیشتر همان موضوعاتی را مورد نظر قرار داده است که عموماً موضوعات اصلی و اساسی او هستند، لیکن او داری یک گونه جاذبه شاعرانه جدید است، که کمتر در مثنویها دیده می شود.

² اقبال نامه شماره مخصوص مجله "دانش" تهران ۱۳۳۰ ص ۴۷.

طرح و بیان مسئله

زبان و ادبیات فارسی نه فقط قدامت درازی بلکه پهنای وسیع و ژرفای عمیق نیز از ویژگیهای این زبان است. گذشته از اینها آسمان ادبیات فارسی با ستارگان و کهکشانهای درخشنده بسیار تابناک روشن است یکی از آنها اختر چرخ ادب فارسی محمد اقبال است.

محمد اقبال نامورترین و سرشناسترین شاعران پارسی گوی غیر ایرانی در ایران است که نظیر شاعر بزرگی همانند بیدل دهلوی پذیرش ویژه‌ای در ایران یافته است. از کل ۱۲ هزار بیت شعر که توسط اقبال سروده شده است ۸ هزار بیت آن فارسی است. جاوید نامه، یک مجموعه‌ای از سرودهای اقبال لاهوری است که به زبان فارسی و با روش مثنوی سروده است. اقبال در سال ۱۹۲۹ میلادی کار نوشتن جاوید نامه را آغاز کرد و پس از سه سال آن را تکمیل کرد و این کتاب در ۱۹۳۲ میلادی به چاپ رسید. جاوید نامه شامل یک هزار و ۹۵۴ بیت است که اقبال آن را به نام پسرش "جاوید اقبال" نام گذاری کرده است. خطاب شعرهای جاوید نامه پسر اقبال لاهوری است و آن را می‌توان نوعی معراج نامه دانست. اقبال در جاوید نامه سفری خیالی و رویایی به کره‌های آسمانی دارد و در این سفر با اشخاصی دیدار می‌کند که نتایج و اهداف سفر شامل نکاتی است که اقبال درباره آنها نظرش را بیان کند. موضوع تحقیق این است دیدگاه اقبال نسبت به شخصیات غیر مسلم در جاوید نامه چه است. محمد اقبال در جاوید نامه یک سفر روحانی همراه با

مولانا جلال الدین رومی به آسمانهاست. با شخصیات معروف روزگار بشریت در کره های مختلف بعد در بهشت و جهنم ملاقات می کند. این پایان بررسی آن دسته از شخصیات هاست که در این سفر از آنها اسم برده شده است اما با این قید که این بررسی تنها به شخصیت های غیر مسلمان اختصاص می یابد و به دنبال آنست که این شخصیت های غیر مسلمان چگونه در اشعار اقبال ترمیم شده اند. پس از جمع آوری مطالب، آنها را بررسی نموده ام و نیز از استادان و کارشناسان بصورت شفایی استفاده نموده ام.

پرسشهای تحقیق:

این پایان نامه مورد نظر مشتمل بر سوالات زیر می باشد. این پایان نامه به یک پرسش کلی پاسخ می دهد و آن این که:

۱. اقبال چگونه شخصیت های بزرگ غیر مسلمانان را می نگریسته است؟

این پرسش کلی به چهار پرسش جزئی تقسیم می شود.

ا. نگاه اقبال درباره قرۃ العین چه است؟

ب. نگاه اقبال درباره نیچه چه است؟

ج. نگاه اقبال درباره تولستوی چه است؟

د. نگاه اقبال درباره بهترتری چه است؟

اهمیت و هدف تحقیق:

پژوهشگران دیدگاه های انتقادی نگرشهای متنوعی دارند. اقبال در شعر خود نه فقط مسلمانان بلکه غیر مسلمانان را بیان می کند. در این پایان نامه نکته زیر بحث است که رهبر سیاسی، فکری، دینی مسلمانان اقبال با ادیان دیگر چگونه تعامل می کند؟ نوع این ارتباط چه است؟ اقبال چه نظر دارد؟ درباره قره العین، تولستوی، بهرتری هری و نیچه از لحاظ دین، فکری، فلسفه و نوعیت ارتباط چگونه است؟

فرضیه: اقبال که رهنمای فکری، ذهنی و سیاسی مسلمانان است. با نگرش باز نگاه تحسین آمیز شخصیات غیر مسلم در جاوید نامه یاد کرده است.

تحدید حدود: این تعامل با شخصیات غیر مسلم در جاوید نامه چگونه است. ما فقط چهار شخصیت غیر مسلمان که اقبال اسم آنها در جاوید نامه برده است را بررسی خواهیم کرد. آن چهار شخصیت مهم در جاوید نامه قره العین طاهره، نیچه، تولستوی و بهرتری هری می باشد.

روش تحقیق: این تحقیق جنبه کیفی دارد. در این پژوهش اول مواد و مطالب را جمع آوری کردم. به روش مطالعه ای کتابهای که مورد احتیاج بود بعد از جمع مواد از استادان و دانشمندان استفاده خواهم کرد.

این پژوهش پنج باب و یک مقدمه دارد. در مقدمه تعارف اقبال و جاوید نامه است. هر باب یک شخصیت دارد. زندگینامه آن شخصیت، بعد آن در جاوید نامه بعد نتیجه چه است. احوال شخصی، اعتقادات و مکتب فکری، اخلاق و روحیات، آثار. باید لازم است که ما درباره آنها یک کمی معلومات بالا داشتیم.

پیشنه تحقیق: درباره جاوید نامه بسیار تحقیق شود، پژوهشگران تحقیق بر موضوع تحقیقی و فنی جایزه جاوید نامه و مقالات را هم نویسند. اما در نظر من هیچ کس این را تحقیق نکرد که اقبال با شخصیات غیر مسلم چه ارتباط دارد. اشاره کوتاهی بر سابقه تحقیق ها در این زمینه می کنم.

۱. نیتاکماری، "اقبال اور هندو مذهب" در سال ۲۰۰۰ء سنیتا کماری دانشجو دانشگاه علامه اقبال موضوع تحقیق آن اقبال و هندو مذهب در زبان اردو انجام داده است. مختصر نتیجه گیری تحقیق این است. اقبال یک شخص غیر معتصب بود. او هرگز از هندو ها مانند افراد مذهبی تند رو متنفر نبود.

اقبال در نوشته های خود جا بجا شخصیات مسلم و هم غیر مسلم ذکر کنند. شخصیات که نامور در هندو مذهب بودند جا بجا تعریف آنان هم کرد. در میان آنها قدیم و جدید هم هستند. در شخصیات جدید که اقبال متأثر بودند و احترام آنان گزارند. فلسفه اقبال ترجمانی افکار بهتری هری کرد. و اقبال بهتری هری را بسیار دوست داشتند.

۲. محمد انور صادق، "اقبال کی نفسیات مذهب" در سال ۱۹۹۵ء دانشجو نام محمد انور صادق تحقیق خود را بر موضوع "اقبال کی نفسیات مذهب" به زبان اردو انجام داد. نتیجه گیری تحقیق زیر است. روانشناسی اقبال و روانشناسی غرب تفاوت دارد. و این تفاوت که مثل کل و جز است. مفهوم دین در اطراف آنها ترکیبی از همه زمینه های زندگی است که شامل مذهب است. مذهبی اقبال باید بنام دین روانشناسی برای روانشناسی مذهب داده شود. اما اصطلاح روانشناسی مذهب در همه جا مقبول شده است. به همین دلیل نیز مجبور است همان نام را حفظ کند. یک دلیل این است که ترجمه **religious** در اردو به طور مذهب است. این واقعیت است که روانشناسی اقبال بسیار گسترده تر از روانشناسی غرب است. و در آن شخص، جامعه و همه خلق شامل هستند.

اقبال نه تنها یک رهبر مسلمان بلکه رهبری همه انسانیات می باشد در جاوید نامه اقبال با غیر مسلمانان هم ملاقات می کند. و آنان را دوست دارد و جا بجا تعریف آنان را هم کند. موضوع تحقیق من این است که اقبال رهبر سیاسی، فکری، دینی مسلمانان است تعامل اقبال با شخصیات دیگر چگونه است؟ و با آنها نوعیت ارتباطی می دارد؟ تا اکنون هیچ کس تا آنجا که من اطلاع دارم در این بار تحقیق نکرده است. من بر این موضوع تحقیق را انجام دهم.

باب اول

ديده گاه اقبال در باره قرّة العين طاهره در
جاويدنامه

از شخصیات مورد مطالعه ما در این پایان نامه قرّة العین هست. این که معرفی او زیر باشد.

۱. قرّة العین طاهره (۱۸۱۴م)

اسم کامل طاهره زرین تاج مقلب به زکیه یا ام سلمه و تخلص طاهره بود. مردم قزوین وی را با نام دختر آقا یاد میکردند. طاهره در یک خانواده روحانی شیعه در قزوین به دنیا آمد. او اولین مریدان سید علی مُجَدّ باب و از رهبران جنبش باب بوده است.

خانواده: نام پدرش حاج ملا مُجَدّ قزوینی، و نام مادرش آمنه خانم قزوینی هر دو مسلمان مجتهد بودند. طاهره سه برادر به نام های عبدالوهاب، مُجَدّ حسن و مُجَدّ و یک خواهر به نام مرضیه داشت. در چهارده سالگی با عمو زاده ملا مُجَدّ قزوینی ازدواج کرد. طاهره دو پسر بنام ابراهیم و اسماعیل داشت. بعد طاهره در زندگی ازدواجی شکست خورده است. و به خانه خود برگشت عبدالوهاب قزوینی برادر طاهره که از دانشمندان بود درباره قرّة العین گفته است..

" در حضور او جرأت تکلم نداشتیم و بحدی معلومات وی همه را مرعوب ساخته بود که در مسائل مورد بحث گفتگو میکردیم چنان آنرا واضع و روشن برای ما مدلل میساخت که فوراً همه سرافکندا و خجلت زده بیرون میرفتیم.

تحصیلات: طاهره در کودکی حافظ قرآن بود و به حل مسائل فقهی علاقه

نشان میداد. او توانست تحصیلات عالی حوزوی نزد پدر و مادرش و همچنین سایر اعضا خانواده داشته باشد او ادبیات و شعر فارسی را نزد مادر خود و فقه، اصول، حدیث و تفسیر را نزد پدر، برادر (عبدالوهاب) و عمویش فراگرفت.³

طاهره این نادره زمانه، بانویی ادیب، در غایت فضل، کمال و جمال، متبحر در معارف و علوم اسلامی، مسلط به لغت و فنون ادب بوده، و به فرموده حضرت ولی امر الله، مبین آثار دیانت بهائی صاحب جمال و بلاغتی مسحور کننده، روحی شکست ناپذیر، نظریاتی متهورانه و رفتاری بینهایت شجاعانه بود.

زندگی در عراق:

در سن ۲۶ سالگی او با خواهر مرضیه و شوهر خواهر در، کربلا و نجف زندگی می کند- آنجا پرده نشین شد و دلپذیر وعظ گفتند- همینجا او "مظهر فاطمه الزهرا" ادعا کرد- از توسط شوهر خواهر (مرزا. محمد علی) "باب" گردیده شد- پس از چهار سال بر گشت و در حمایت باب سخنرانی ها کرد- از زیبای و حسن مکالمه مردم متوجه شدند بعد در قزوین آمد و از شوهر طلاق گرفت.

طاهره و بهاء الله:

³(ریاض، محمد، فارسی ادب کی مختصر تاریخ: ص ۱۲۰)

پس از شنیدن ندای ظهور باب ، طاهره به مقام روحانی بهاءالله پی برده بود و به گفته نبیل زرنندی : " حضرت طاهره بیقین مبین بعظمت مقام حضرت بهاءالله مطلع و معترف بود. یکی از قصائد طاهره ، خود شاهد این مدعاست. شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان در هوای طلعتش چون ذره رقصان طاهره را اجتماع بدست ، در تاریکترین عصر تاریخ ایران کشف حجاب نمود ، که این خود پیامی در راستای پایان دوره قدیم و شروع عصر جدید بوده ، و اعلان استقلال شریعت حضرت باب از شریعت اسلام ، بر پایه احکام و تعالیم جدید این آئین آسمانی می باشد. ماجرای حاضر شدن او بدون حجاب در جمع پیروان برگزیده حضرت باب معروف است ؛ این اقدام باعث شد که عده ای او را یکی از اولین قهرمانان ایرانی جنبش زنان معرفی کنند. در نزد بابیان و بهائیان حجاب ، به شکلی که در اسلام رایج است ، مطرح نیست و افراد در انتخاب نوع پوشش خود آزادند ، زیرا در اعتقاد بابی و بهائی رعایت اصول اخلاقی مانند عفت و پاکدامنی ارتباطی با نوع پوشش اشخاص ندارد. به هر حال این کار غیر متعارف طاهره در ایران آیین زمان اقدام متهورانهای بود که از اعتقادش نشأت میگرفت و نشانه شورو جنبش و حرارت وی در اعتقادش بود. قرهالعین ، توسط شوهر خواهرش مکتوبی سر به مهر برای قائم موعود ارسال کرده و در آن به حقانیت آنحضرت اقرار میکند و همچنین از شوهر خواهرش خواهش میکند که یک بیت شعر هم از قبل او بحضور مبارک آنحضرت عرض نماید: لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی ز چه رو الست بر بکم نزن مومنین ، بزن که بلی بلی سپس ، طاهره از طرف حضرت باب

جزو حروف حیٰ نفر مومنین کہ ۱۸ نفر بودند، محسوب شدند۔ در اثبات حقانیت ادعای حضرت باب آثاری از طاہرہ بہ یادگار ماندہ است۔

اقبال دربارہ مُحَمَّد علی باب در آثار خود «ضرب کلیم» گفتند:

"تھی خوب حضور علما باب کی تقریر
اب میری امامت کے تصدق میں ہیں آزاد
اس کی غلطی پر علما تھے متبسم
بولا، تمہیں معلوم نہیں میرے مقامات
بیچارہ غلط پڑھتا تھا اعراب سموات
محبوس تھے اعراب میں قرآن کے آیات!"

مرگ طاهره:

طاهره در سن ۳۶ سالگی در شهر تهران به خاطر گرویدن به آئین بابی به دستور طاهره در سن " ناصرالدین شاه " که شدیداً تحت تأثیر جمال و جذبه طاهره قرار گرفته بود در نامه ای خطاب به طاهره ابراز میکند، اگر طاهره از پیروی دیانت حضرت باب سر باز زند و به جامعه اسلامی باز گردد او را بانوی نخست (سرپرست بانوان حرم) دربار خویش میسازد. طاهره در رد این تقاضا یک بیت از اشعارش را پشت نامه شاه نوشته و برای او ارسال میکند:

" تو و ملک و جاه سکندری

من و رسم و راه قلندری

اگر آن نکواست تودرخوری

وگر آن بد است مرا سزا⁵

۱. قرّة العین طاهره. نویسنده این کتاب مارتها روت در زبان انگلیسی است. مترجم عباس علی بت در اردو است.

شاه پس از خواندن بیت مذکور که بحقیقت پاسخ منفی طاهره بود از تهور وی در شگفت گشت و گفت که تاریخ بانوئی چون طاهره را در خاطر نداشته و ندارد.

⁵(قرّة العین طاهره: ص ۸۸)

در سال ۱۸۵۲ میلادی میلادی با حکم دو مجتهد ارشد، طاهره که حدوداً ۳۵ سال داشت نیز محکوم به اعدام شد هر چند رهبران مرد بابی در ملا عام کشته شدند، در باغی در خارج دروازه شهر طهران دستمال ابریشمین در حلقش فرو نمودند و شاید هنوز آثار حیات در او باقی بود که جسدش را به چاهی در افکندند و با خاک و سنگ انباشتند.

مذهب بهائی:

"در هر عصری یکی از مظاهر بزرگ ربانی مانند کرشنا، زردشت، موسی، عیسی و حضرت محمد بفاصله چند قرن از یکدیگر در افق شرق ظاهر و مانند مس روحانی افکار تاریک انسانی را روشن و نفوس نائم را بیدار کرده اند. در میان این مؤسسين ادیان هر چند بعضی دارای امتیاز خاص می باشند با اینحال نظر ما در باره افضلیت نسبی آنان هر چه باشد مجبور باذعان این حقیقت هستیم که آنها بزرگترین عامل مؤثر در تربیت و تهذیب نوع بشر نوع بوده اند.

بهائیت دینی است که میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاءالله در قرن ۱۹ میلادی در ایران بنیان گذاشت. بهاءالله که بسال ۱۸۱۷ در ایران متولدودر اراضی مقدسه بدورد حیات گفتند

بعالم اعلام فرمودند که پیغمبر یا مظهر الهی و بخشنده نور از عالم روحانی هستند همچنانکه خورشید نور بخش عالم مادی است. دیانت بهائی که در ارتباط با شیخیه و بابیه بود، به شکل قرائتی درونی از مذهب تشیع شکل

گرفت، اما استقلال رسمی آن در سال ۱۸۶۳ با علنی کردن دعوت بهاء‌الله به "من یظهره الله" شکل گرفت.

پیام حضرت بهاء‌الله در جامعیت و وسعت بطور شگفت‌انگیزی با مقتضیات و احتیاجات زمان مطابق و موافق است مسائل مبتلا به جامعه بشری هیچ‌گاه باین درجه عظیم و مفصل و راه‌حلهای هم که پیشنهاد شده هیچ وقت اینقدر متعدد و متضاد نبوده، احتیاج به یک مربی عظیم شاید هرگز با این درجه از شدت و عمومیت نبوده است.⁶

بهای سنتر واقع در اسلام آباد است.. کتبه‌های آئین بهائی را از آنجا گرفته و از آن استفاده کنم.

بهایان معتقدند که بهاء‌الله (۱۸۹۲-۱۸۱۷) جدیدترین فرستاده الهی در سلسله پیامبران پیشین چون ابراهیم (ع)، موسی (ع) و بودا و زردشت و مسیح و محمد (ص) است.

بهاء‌الله در سال ۱۸۶۳ این دین جدید را اظهار کرد. شمار پیروان این آئین بیش از ۸ میلیون ۸۰۰ هزار نفر برآورد شده است. با اینکه این شمار کمتر از جمعیت دنیاست ولی از نظر پراکندگی در کشورهای مختلف بعد از مسیحیت دومین دین جهان شمرده میشود. مرکز جهانی بهائیان در حيفا واقع شده‌است. بهائیان معتقدند که بهاء‌الله، جدیدترین فرستاده خدا در سلسله پیامبران پیشین و دیانت بهائی در تداوم مسیر ادیان سامی است.

⁶ (اسلینت ج. ای، بهاء‌الله و عصر جدید: ص ۸)

در اسلام، مُحَمَّد بن عبدالله آخرین پیامبر از سلسله پیامبران دانسته میشود و اسلام تأییدکننده و تکمیل کننده وحیها به پیامبران قبلی دانسته میشود. به عقیده مُحَمَّد حیدری این اعتقاد بهائیان در تناقص با ادعای درون دینی مسلمانان درباره "پایان نبوت" با پایان پیامبری مُحَمَّد بن عبدالله در سلسله پیامبران است.

"آثار عظمت در آن حضرت ظاهر بود. ایشان در منزل آموزش مختصری دیدند، اما احتیاج نداشتند که در مدرسه ای وارد شوند زیرا از طرف خداوند دارای علم لدنی بودند. حضرت بهاءالله از خانواده ای اصیل و شریف بودند و در جوانی مشاغل عالیه در دربار شاه به حضرتشان پیشنهاد شد، لیکن نپذیرفتند. ایشان مایل بودند که بیشتر اوقاتشان را صرف کمک به ستم دیدگان، بیماران و مستمندان نمایند، و از حق و عدالت دفاع کنند و چون حضرت بهاءالله حمایت خویش را از آئین حضرت باب اعلان فرمودند طولی نکشید که تمام مناصب و امتیازاتش را از دست داد و در طوفانی که پس از شهادت حضرت باب در ایران برخاست از همه ثروت و مال دنیا محروم و خود نیز دچار شکنجه و آزار و گرفتار زندان شد. سپس چند بار ایشان را تبعید نمودند. اولین تبعیدشان به بغداد بود. در سال ۱۸۶۳ میلادی در همان شهر حضرت بهاءالله مقام خویش را اعلان نموده و خود را موعود کل امم معرفی فرمودند. از بغداد حضرت بهاءالله را به استانبول و از آنجا به ادرنه و بالاخره به عکا تبعید نمودند. عکا در اراضی مقدسه بود و حضرت بهاءالله بعنوان یک زندانی در سال ۱۸۶۸ میلادی به آن شهر تبعید گردیدند. از ادرنه و سپس از عکا حضرت بهاءالله نامه های

متعددی خطاب به ملوک و سلاطین زمان خویش صادر فرمودند. این الواح در تاریخ ادیان بی نظیر و از اسناد بسیار مهم و پر عظمتی است که در آنها حضرت بهاءالله اعلان فرمودند که تمدنی جهانی در حال بوجود آمدن است و زمانش فرارسیده که اهل عالم بسرا پرده وحدت و یگانگی درآیند و به شاهان و امپراطورها و روسای جمهور در قرن نوزدهم نصیحت کردند که از اختلافات خویش دستبردارند و تسلیحات خویش را به حداقل رسانند و در عوض کوشش و امکانات خویش را صرف ایجاد صلح عمومی نمایند. درگذشت حضرت بهاءالله در بهجی در شمال عکا واقع شد و مزارشان در همان جا استقرار یافت و تعالیشان کم کم از مرز خاورمیانه بیرون رفت و در نقاط دیگر منتشر شد.⁷

قرّة العین طاهره و محمد اقبال:

قرّة العین یک شاعره معروف بود. غزلهای وی سرشار از شور و مستی است. علامه اقبال در اشعار خود از طاهره خیلی تاثیر پذیرفته است. در جاوید نامه یک غزل از طاهره هم شامل کرده است. این غزل طاهره جذبه صادق یک عاشق را نشان می دهد. اقبال می خواست هر مسلمان مانند طاهره عاشق صادق باشد.

همان طوری که وی برای مقصود خود جان هم از دست داد هیچ مسلمان نیز نباید برای حصول گریز از جان دادن کند. طاهره عاشق یک انسانی نبود. بلکه وی عاشق مسلک خویش بود تا دم مرگ وی از مذهب و مسلک

⁷(یزدانی، احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائ: ص ۴)

خویش تبلیغ کرد و هیچ نیروی جهان نتوانست او را از این دور نگاه دارد. اقبال رحجان طبع طاهره را دوست داشت وی همان جوش و جذبه را برای مسلمانان آرزو کرد تا آنان هم از جذبه شهادت سرشار باشند. به همین علت وی این غزل طاهره را شامل کلام خود در "جاوید نامه" کرد که بقرار زیر می باشد.

اشعار اقبال در جاوید نامه:

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو

شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام

خانه به خانه در به در، کوچه به کوچه کو به کو

می رود از فراق تو خون دل از دیده ام

دجله به دجله یم به یم، چشمه به چشمه جو به جو

مهرتو را دل حزین بافته بر قماش جان

رشته به رشته نخ به نخ، تار به تار پو به پو

در دل خویش طاهره، گشت و ندید جز تو را

صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو

شورهای تازه در جانم فکند

سوز وساز عاشقان درد مند

بازبر اندیشه ام شبخون زدند

مشکلات کهنه سر بیرون زدند

قلزم فکرم سراپا اضطراب ساحلش از زور طوفانی خراب
گفت رومی "وقت را از کف مده ای که میخواهی گشوده مهر گره
چند در افکار خود باشی اسیر

این قیامت را برون ریز از ضمیر"⁸

توضیح غزل مذکور اقبال همان وقت در نوای طاهره شنید که وی در مسافرت آنسوی احوال دو شیزه مریخ که دعوائے رسالت کرده. طاهره گفت که اگر من به نگاه تو کردم و این مثل آنایست که شما در مقابل من هستید و من در مقابل تو هستم، و چهره تو در مقابل من است سپس غم وانده عشق تو را توضیح دهم و آن را آشکارا توضیح دهم. برای دیدن چهره تو مانند باد صبح رفتم. خانه بخانه، دربدر، کوچه بکوچه همه جا ترا جستجو کردم. در فراق تو قلب من گریه کند. مثل رود دجله دجله بدجله یم به یم هر جار رفتم. در قلب برای تو بیسار عشق دارم. طاهره در دل خود بسیار عجله کرد، علاوه از تو هیچکسی را ندید صفحه به صفحه لابه لا، پرده به پرده هر رفتم. اقبال به اقتدای مولانا بار دیگر به گردش در آمده بر کره مریخ فرود آمدند و آنجا زنی دیدند. اقبال این صفحه به این گونه بیان می کند.

اقبال و رومی گردش کردند. آنها بر مریخ یک زن را دیدند.

⁸ اقبال، مجّد، جاوید نامه: ص: ۱۹۶، ۱۹۵

در گذشتم از هزاران کوه و کاخ
 بر کنار شهر میدان فراخ
 اندران میدان هجوم مرد و زن
 در میان یک زن قدش چونارون
 چهره اش روشن ولی بے نور جان
 معنی او بر بیان او گران
 حرف او بی سوز و چشمش بی نمی
 از سرور آرزو نا محرمی
 فارغ از جوش جوانی سینه اش
 کور و صورت نا پزیر آئینه اش
 بی خبر از عشق و از آئین عشق
 صعوه رد کرده شاپین عشق
 گفت باما آن حکیم نکته دان
 نیست. این. دوشیزه. از مریخیان
 ساده و آزاده و بے ریو و رنگ
 فرز مرز او را بدزدید از فرنگ
 پخته درکار نبوت ساختش

اندرین عالم فرو انداختش
 گفت نازل گشته ام از آسمان
 دعوت من دعوت آخر زمان
 از مقام مرد و زن دارد سخن
 فاش تر می گوید اسرار بدن
 نزد این آخر زمان تقدیر زیست
 در زبان ارضیاں گویم که چیست^۹

اقبال گفت: ما از هزارن خیابان، کوه و کاخ گذشتم و بر کنار شهر یک فراخ
 رسیدیم. در میان میدان هجوم مردو زن است و یکی از زنان که قدش مانند
 ناروان یعنی بلند بود. چهره اش روشن اما از نور بی جان بود. معنی او بر بیان
 او گران بود. گویا که او گفت بی معنی دادر. کلماتش از سوز خالی بودند
 و چشمش بی نم بود. او خالی سرور و آرزو بود. سینه اش فارغ از جوش
 جوانی بود. آینه اش کور بود که در آن صورت را نمی توانست دید. طاهره بی
 خبر از عشق و آئین عشق مثل آن بود که عشق شاهین را رد کند. آن حکیم
 و رهبر من رومی گفت این زن از اهل مریخ نیست. قبلا این زن ساده، آزاده
 و بی ریو و رنگ بود.

^۹ اقبال، محمد، جاوید نامه: ص: ۱۸۳

مرز مرز از فرنگ او را دزدید و بعد در کار نبوت ساخت زن را پخته کرد. زن او گفت من از آسمان نازل گشته ام. دعوت من پیام دعوت آخر زمان است. من دیدم که او درباره مرد وزن سخن کرد. اسرار بدن را فاش کرد. نزد این زن آخر زمان تقدیر زیست چه است. من در زبان اهل زمین گویم که چیست؟

تذکره مریخ:

اے زنان اے مادران اے خواہران!

زیستن تاکے مثال دلبران،؟

دلبری اندر جہاں مظلومی است

دلبری محکومی و محرومی است

در دو گیسو شانہ گردانیم ما

مرد را نخچیر خود دانیم ما

مرد صیادی بہ نخچیری کند

گرد تو گردد کہ زنجیری کند!

خود گذاری ہای او مکر و فریب

رد دو داغ و آرزو مکر و فریب!

گرچہ آن کافر حرم سازد ترا

مبتلائی درد و غم سازد ترا

ہمببر او بودن آزاد حیات

وصل او زسر و فراق او نبات

نبات مار پیچاں! آزخم و پیچش گریز

زسر ہایش رانجون خود مریز!

از امومت زرد روے مادراں!

ای خنک آزادی بے شوہراں!

وحی یزداں بے بہ پی آید مرا

لذت ایماں بیفزاید مرا

آمد آن وقتی کہ از اعجاز فن

می توان دیدن جنبین اندر بدن

حاصل برداری از کشت حیات

ہر چہ خواہی از بنین و از نبات!

گر نباشد بر مراد ما جنین

بی محابا کشتن او عین دیں!

در پس این عصر اعصار دگر

آشکارا گردد اسرار دگر

پرورش گیرد جنین نوع دگر

بی شب ارحام دریا بد سحر!

تا بمیرد آن سراپا اهرم

همچو حیوانات ایام کهن!¹⁰

اقبال در میدان دید که با زنان گفت شما چقدر این زندگی را صرف کنید؟ در دنیا دلبری یک مظلومی، محکومی و محرومی است. همسر یا دوست دخترانه مثل این باشد که حقوق خود از دست داد. طاهره گفت مرد ما را شکار می کند. آنها نزدیک دختران آمدند و با وسیله عشق غلام کنند. خود گزاری مرد فقط مکر و فریب است. درد و داغ و آرزو همه مکر و فریب است. او نشان می داد که شما در عشق شما ذوب شده است. خیلی غمگین است، اما در حقیقت همه مکروفریب است. اگرچه او تو را حرم سازد اما منکر حقوق زن است. بزرگترین درد زندگی همبر مردهست. وصل او زهر و فراق مثل نبات است. شما باید از او دور کنید.

لاله پا بی داغ و بادامان پاک

بی نیاز از شبنمی خیزد ز خاک!

خود بخود بیرون فتد اسرار زیست

نغمه بی مضراب بخشد تار زیست!

¹⁰ اقبال، مجذ، جاوید نامه: ص: ۱۸۶، ۱۸۵

آنچه از نیسان فرد ریزد مگیر
 ای صدف در زیر دریا تشنه میر!
 خیزد با فطرت بیا اندر ستیز
 تاز پیکار تو حر گردد کنیز!
 رستن از ربط دوتن توحید زن
 حافظ خود باش و بر مردان متن¹¹

سپس اقبال بزبان مولانا راز و رمز حیات را باز می گشاید.

رومی:

مذهب عصر نو آئنی نگر حاصل تهذیب لا دینی نگر!
 زندگی را شرع و آئین است عشق
 اصل تهذیب است دین، دین است عشق!
 ظاهر او سوزناک و آتشین
 باطن او نور رب العالمین!
 از تب و تاب درونش علم و فن

¹¹ جاوید نامه، ص: ۱۸۶

از جنون ذوفنونش علم و فن!

دیں نگردد پختہ بے آداب عشق

دیں بگیر از صحبت ارباب عشق!¹²

اینجا دیدگاه های طاهره و مولانارا بررسی کنید و توضیح دهید که میان دیدگاه های این دو چه تفاوتی است و چه نقدی از سوی مولانا به طاهره وارد آمده است.

طاهره در نظر دانشمندان:

فضل و کمال و دانش بی حد طاهره و تسلط او به معارف دینی متفق القول شاعر و ، همگان ، هم موافقین و هم مخالفین میباشد. دکتر محمد اقبال لاهوری فیلسوف شهیر شبه قاره هند و پاکستان ، طاهره را " خاتون عجم " مینامد ، و مینویسد که روح طاهره به جاودانه ها پیوست. به شهادت ناصرالدین شاه " تاریخ بانوئی چون طاهره در خاطره نداشته و ندارد " .

احمد کسروی نیز به این مطلب اذعان نموده که " قرۃ العین یکی از زنان کم مانند جهان بوده است " .

میرزا محمد تقی خان سپهر در جلد سوم ناسخ التواریخ مینویسد :

¹² جاوید نامه: ص: ۱۸۶، ۱۸۸

" این دختر (طاهره) با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود ".

رضاقلی خان هدایت ، مورخ شهیر عصر قاجار در خصوص طاهره مینویسد:

" زنی در کمال جمال بود و ملحده ای شیرین مقال ".

میرزا محمد جعفر خان ، حقایق نگار مورخ مخصوص دربار قاجار در مجلد نخست از تاریخ حقایق الاخبار ناصری در خصوص طاهره مینویسد :

" با وجود حسن و جمال و غنج و دلال در علوم معقول و منقول بحد کمال بود ".

محمد علی مدرس در ص ۴۴۰ جلد چهارم کتاب ریحانه الادب از طاهره چنین مینویسد:

" زنی بوده عالمه و فاضله که طبعی وقاد هم داشته و به " طاهره " تخلص میکرد ".

میر ابوالقاسم جعفر موسوی خوانساری نیز در صفحه ۸۴۰ کتاب مناہج المعارف یا فرهنگ عقاید شیعه ، و خود از فقهای معاصر است در مورد طاهره مینویسد :

" چون استعداد ذاتی داشت به طلب علم راغب شد و در خدمت پدر و اعمام خود به درجات فضل رسید ".

یکی از شعرای مشهور ترک به نام سلیمان ناظم بیگ در کتابی به نام " ،
 ناصرالدین شاه و بابی ها" در آخر فصل مربوط به طاهره می نویسد :
 " ای طاهره تو بیش از هزار ناصرالدین شاه ارزش داری".¹³

حضور طاهره قره العین در آن روزگار ظلمت گرفته به پایهای از شهرت و
 مقبولیت انجامید که حتی دشمنان نیز از پذیرش آن خود داری نتواستند
 کرد. قره العین حواری پر دل ، برجسته و با کمال بود که رفع حجاب را
 باقاطعیت پی گرفت و خود شخصاً آنرا رها کرد و بی پروا به نشر عقاید خود
 پرداخت و بر اثر همین آزادگی بود که جان خویش را از کف داد.

اقبال برای آموزش و پرورش زنان بیشتر از مردان اهمیت قائل است
 وگوید: "زن در ساختن جامعه بیش از مرد سهمیم و دخیل است" و یکی از
 فضایل دین مبین اسلام در نظر وی این است که زن مسلمان حافظ
 ناموس و مرد آزما و مرد آفرین می باشد. در جاوید نامه در فلک مریخ اقبال
 زنان غربی را که به فرایض امومت و مادری تن در نمی دهند، بسختی
 نکوهش می کند.

اقبال لاهوری شاعر پاکستان و فارسی گوی در دیوان خود چندین جا از
 طاهره یاد کرده و به اشعاروی اقتداء میکرد. اقبال در یک چکامه در شان و
 مقام طاهره با عنوان "خاتون عجم" میسراید. در جاوید نامه اقبال بفلک
 مریخ میروند و تحت راهنمایی حکیم مریخی در بگردش پرداخته و مسئله
 تقدیر را مورد بحث قرار میدهند. اینجا دوشیزه مریخ که ادعای رسالت کرده

است پیامی بزنان دنیا میفرستد. آنجا ارواح بزرگ منصور حلاج و غالب دهلوی و قره‌العین طاهره نایل میشوند، هر یکی از این ارواح غزلی میسراید زنده رود مشکلات خود را بعرض ارواح بزرگ میسرساند پیرامون مسائل مانند تقدیر و بندگی بحث میکنند. اقبال می‌خواست هر مسلمان مانند طاهره عاشق صادق باشد. همان طوری که وی برای مقصود خود جان هم از دست داد هیچ مسلمان نیز نباید برای حصول گریز از جان دادن کند.

طاهره عاشق یک انسانی نبود. بلکه وی عاشق مسلک خویش بود تا دم مرگ وی از مذهب و مسلک خویش تبلیغ کرد و هیچ نیروی جهان نتوانست او را از این دور نگاه دارد. بوجه این اقبال نیرو، شجانه و بهادری طاهره را دوست داشتند. علی‌رغم مسلمان نبودن اقبال از طاهره نه تنها تعریف کرده بلکه وی را آزادی و آذادگی می‌داند. هیچ‌گونه تحصب دینی اقبال نسبت به طاهره دیده نمی‌شود. بنظر طاهره نماد آزادی طبقه ستم دیده زنان و مردان است که در مقابل هر گونه ستم نه تنها تسلیم نمی‌شود بلکه شجاعانه در مقابل ظالمان می‌ایستد. اقبال روح طاهره را روح پاک می‌نامد.

باب دوم:

دیده گاه اقبال درباره نیچه در جاوید نامه

از شخصیات های مورد بررسی در کتاب جاوید نامه فیلسوف آلمانی نیچه می ماند. قبل از اینکه به تصویر او در جاوید نامه اقبال به پردازیم. از شخصیات مورد مطالعه ما در این پایان نامه ویلهلم نیچه نیز هست. این که معرفی او زیر باشد.

فریدریش ویلهلم نیچه:

فریدریش ویلهلم نیچه فیلسوف، شاعر، منتقد فرهنگی، آهنگساز و فیلولوژیست کلاسیک بزرگ آلمانی و استاد لاتین و یونانی بود که آثارش تأثیری عمیق بر فلسفه غرب تاریخ اندیشه مدرن بر جای گذاشته است.

اسم کامل و زادگاه و زادروز:

فریدریش ویلهلم نیچه ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ در شهر کوچک روکن واقع در لایپزیک پروس به دنیا آمد. به دلیل مقارنت این روز با روز تولد فریدریش ویلهلم چهارم، پادشاه وقت پروس، که در روز تولد نیچه چهل و پنج ساله می شد، پدر او که معلم چند تن از اعضای خاندان سلطنت بود، نام کوچک پادشاه را بر فرزند خود نهاد (نیچه بعدها بخش میانی نام خود ویلهلم را حذف کرد).

تحصیلات:

فریدریش نیچه در سال ۱۸۴۴ به دنیا آمد. خانواده پدر و مادرش همه کشیشان پروتستان بودند و او را به تحصیل الهیات گذاشتند. اما او از الهیات بلکه مسیحیت رو گردان شد. در زبان یونانی و علوم ادبی تبحر یافت و در دانشگاه بال، شهر معتبر سوئیس، او را به استادی پذیرفتند.

وی از اکثر دوستانش جدا شد و با آنان مخالفت کرد. آلمانی‌ها را کم‌فرهنگ تشخیص داده و جنگ‌های بیسمارک را مغلّ ترقّی فرهنگ آلمان می‌یافت و آرزو داشت که بتواند فرهنگ را در میهن خود، آلمان ترقی دهد. هنوز جوان بود که گرفتار مریضی شد و به ناچار از معلمی دست کشید. سپس ده سال با بیماری کشمکش کرد و تصانیف مهمش نیز در همین دوره ظاهر گردید.

آثار و نظریات:

"نوشته‌های چاپ شده او اغلب بحث‌انگیز و پرجنبال بوده است. او استاد عبادت‌های گزین‌گویانه و شعاری است.

وی دیدگاه‌ها و نقدهایش را درباره جوامع گذشته، حال و آینده در آثارش با روایتی خاص به تصویر می‌کشد. اثر مهم و معروف نیچه، "چنین گفت زرتشت" نام دارد. هایدگر در مورد این کتاب می‌نویسد: این اثر مرکز فلسفه نیچه است، و رفیع‌ترین قله است که اندیشه نیچه بدان دست یافته است. «نیچه در این کتاب طرح روند گذار از گذشته به آینده را با قلم روایت گونه مطرح می‌کند و نگاهی عینی‌تر به آینده‌ای که وی انتظارش را می‌کشد، می‌افکند. وی این آینده را به شکلی واضحتر در کتاب فراسوی خیر و شر ترسیم کرده است. فراسوی خیر و شر، پیش‌درآمدی است به فلسفه آیندگان و کتابی است در رابطه با نژادگان و والاتباران و نگاه و ترسیمی برای زیستن که از نگاه وی صحیح تلقی می‌گردد. نیچه از افرادی بود که به نقد مدرنیته پرداخت و زمزمه‌های پست‌مدرن را طنین‌انداز کرد. او جهان

خردگرا را که در فلسفه بسیاری همچون "هگل" به تصویر درآمده بود، باطل می‌دانست. «نیچه و آن دسته از پیروان معاصر او که به متفکران پست مدرن معروفند، برآنند که پروژه مدرنیسم به هدف خود، یعنی حاکمیت خرد دست یافته و بدان چه فلاسفه گذشته اعتقاد داشته‌اند، رسیده است؛ ولی در گذشته به انحطاط و تباهی دچار گشته است. پس به گمان آنها بحران جامعه مدرن و بن‌بست مدرنیسم همانا بن‌بست خرد و عقل و بن‌بست فلسفه مدرن همانا بن‌بست خرد باوری است.¹⁴

نظریات نیچه درباره انسانی:

نیچه اعتقاد داشت که ارزش‌ها ذاتاً بی‌اعتبار می‌باشند؛ زیرا پیداست که هیچ چیز در ذات خود داری ارزش نمی‌باشد و ارزش‌ها همگی مقولاتی نسبی می‌باشند. وی گمانش این بود که ارزش‌ها آنگاه که بی‌بنیاد گردند، نیروی پیوست میان خود را از دست می‌دهند و از آن پس هر عملی مجاز است و از نظر او باید راهی برای باز ارزشگذاری همه ارزش‌ها یافت. انسانها بی‌وجود ارزشها نمی‌توانند، زندگی کنند و از طرفی نمی‌توانند به ارزش‌هایی که می‌دانند ساخته و پرداخته خرد بشری است، با تمام وجود دل ببندند؛ لذا تنها راه جایگزین از این حصر و ناامیدی خفت‌بار، زیستن بدون ارزش‌هاست.

وی خود را اخلاق ستیز معرفی می‌کند و ارزش خود گزاره‌های اخلاقی را زیر سؤال می‌برد. وی در جست‌وجوی چیزی فراسوی مقوله‌های نیک و بد

¹⁴. مهرین، مهرداد: فلسفه نیچه، ص 5، 6.

است که لازمه هر دستگاہ اخلاقی است. «کلی‌ترین فرمول در بنیاد هر دین و اخلاق این است که چنین و چنان کن و چنان مکن، تا سعادت‌مند گردی و گرنه خود دانی. و اساس هر اخلاقی و هر دینی همین دستور است. من این را گناه نخستین عقل می‌نامم. «نیچه» برخلاف همه محققان و روانشناسان، خود پرستی را حق دانسته و شفقت را ضعف نفس و عیب می‌پنداشته است. وی می‌نویسد: این سخن باطل است که مردم و قبایل در حقوق یکسان‌اند. این عقیده با پیشرفت بشر منافات دارد. مردم باید دو دسته باشند؛ یکی زبردستان و خواجهگان و گروه دیگر زبردستان و بندگان. اصالت و شرف متعلق به زبردستان است و آنها غایت وجودند و زبردستان آلت و وسیله اجرای اغراض ایشان. رأفت و علم و عفو و را باید کنار گذاشت و از این راه می‌توان از بردگی و بندگی رها شد و این آغاز خواجهگی و رهایی از بندگی است.

مرگ و زندگی از دیدگاه نیچه:

نیچه فیلسوف زندگی است که در مقابل سختیها و رنجها به آن آری میگوید و معتقد است که انسان بایستی هرچه سرشارتر و پرکارتر زندگی کند و از این طریق میخواهد اندیشهی ترس از مرگ را از بین ببرد. در صدد آن است که زندگی را دو صد چندان بیشتر از مرگ شایستهی اندیشیدن کند و نیز معتقد است که انسان باید آزادانه و آگاهانه مرگ خود را انتخاب کند.

دکتر محمد اکوان

نیچه در نظر اقبال:

در جاوید نامه اقبال و رومی سفر آسمانی کردند. وقتی آنها به فلک زحل رسیدند. آنها باروح حکیم المانوی نیچه را دیدند و گفتگواو را شنیدند. اقبال در جاوید نامه آن را بنام "آن سوئی افلاک" دادند. اول اشعار جاوید نامه درباره نیچه هستند بعد خلاصه یا شرح آن اشعار را بیان کنم.

آن سوئی افلاک (مقام حکیم. المانوی نطشه)

هر کجا استیزه بود و نبود .

کس نداند سرّ این چرخ کبود!

هر کجا مرگ آورد پیغام زیست.

ای خوش آن مردے. که داند مرگ چیست!

هر کجا مانند باد ارزاں حیات.

بی ثبات و با تمنای ثبات!

چشم من صد عالم شش روزه دید

تا حد این گاهانات آمد پدید!

هر جهان راماه و پروینے دگر.

زندگی را رسم و آئینی دگر!

وقت هر عالم رواں مانند زو.

دیر یاز این جاو آن جا تندرو!

سال ما این جامہی آنجا دمی
 بیش این عالم بآن عالم کہے!
 عقل ما اندر جہانے ذو فنون.
 درجہانی دیگرگی خواروزبوں!
 بر ثغور این جہان چون و چند.
 بود مردی با صدای درد مند!
 دیدہ او از عقابان تیز تر
 طلعت او شاہد سوز جگر!
 دمبدم سوز درون او فزود.
 برلبش بیتے کہ صد بارش سرود!
 "نہ جبریلے، نہ فرودوسے، نہ حورے، نہ خداوندے!
 کف خاک کہ می سوزد زجان آرزو مندے!"¹⁵

من بہ رومی گفتم این دیوانہ کیست؟
 گفت "این فرزانه المانوی است"

15 جاویدنامہ، ص: ۲۴۲

درمیان این دو عالم جائے اوست.
 نغمہ دیرینہ اندر نائے اوست!
 باز این حلاج بی دار ورسن.
 نوع دیگر گفته آن حرف کہن!
 حرف او بے باک و افکارش عظمی
 غربیان از تیغ گفتارش دونیم!
 ہم نشیں بر جذبہ او بے نبرد.
 بندہ مجذوب را مجنوں شمرد!
 عاقلان از عشق و مستی بے نصیب!
 نبض او دادند در دست طبیب!
 باپزشکان چیست غیر از ریو و رنگ
 وای مجووی کہ زاد اندر فرنگ!
 ابن سینا بر بیاضے دل نہد
 رگ زندیا حب خواب آور دہد.
 بود حلاجی بشہر خود غریب.
 جاں زملا برد و کشت اورا طبیب
 مرد رہ دانے نبود اندر فرنگ

پس فزون شد نغمه اش از تار چنگ!
 راهرد راکس نشان از ره نداد.
 صد خلل در واردات او فتاد!
 نقد بود و کس عیار او را نکرد
 کاروانی مرد کار او را نکرد!
 عاشقی در آه خود گم گشته
 سالکی در راه خود گم گشته!

مستی او هر زجاجه را شکست
 از خدا ببرید و هم از گست!
 خواست تا از آب و گل آید برون
 خوشه کزکشت دل آید برون!
 آنچه او جوید مقام کبریاست
 این مقام از عقل و حکمت ماوراست
 زندگی شرح اشارات خودی است
 لا و الا از مقامات خودی است!

اوبه لا در ماند و تا الان رفت
 از مقام عبده ، بیگانه رفت!
 با تجلی همکنار و بی خبر
 دور ترچون میوه از بیخ شجر
 چشم او جز رویت آدم نخواست
 نعلی بی باکانه زد ، آدم کجاست!
 ورنه او از خاکیان بیزار بود
 مثل موسی طالب دیدار بود!
 کاش بودی در زمان احمدی
 تا رسیدی بر سروری سرمدی
 عقل او با خویشتن در گفتگوست
 توره خود رو که راه خود نکوس
 پیش نه گامی که آمد آن مقام
 کاند رو بی حرف می روید کلام،¹⁶

وقتی اقبال با مولوی فلک زحل رسید. آنجا روح حکیم المانوی نیچه صحبت می کند.

هر جا در میان بود و نبود یک جنگ است. هیچ کس این راز را نداند که چرا زندگی و موت باهم یک جا شدند. هر جا مرگ پیغام زیست آورد اگر کسی انسان این راز را داند که مرگ چه است. ا، او دانا ست، او داند که مرگ زندگی آخر است. زندگی مانند باد ارزش دارد. بی ثبات است ولی آرزو داشت که ثبات شد. اگرچه زندگی فانی است اما این خواهش دارد که همیشه ماند. من صد عالم را دید تا بر این کائنات آمد. هر جهان را ماه و پرونی دارد و هر کسی رسم و آئین زندگی را جدا جدا باشد. ساعت هر جهان مانند دریاست. اینجا سست روان آنجا تند روان است. در دنیا ما سال و ماه هستند اما آنجا یک لحظه است. بیش این عالم کمی است. در آن عالم، عقل ما بسیار است اما در جهان دیگر عقل خوار و زبون است. در جهان ما یک مرد بود با صدای درد مند بود. چشم او تیز تر از عقابان، بر چهره اش سوز بود یعنی او صاحب سوز جگر بود. هر لحظه سوز آن افزون شد. بر لب یک شعر بود که او صد بار سرود

"نه جبریلی، نه فرودوسی، نه حوری، نه خداوندی!

کف خاک که می سوزد زجان آرزو مندی!"

نه جبریل، نه فردوس، نه حور، نه خدا فقط این انسان است که آزادی را خواهد. من (اقبال) به رومی گفتم، این دیوانه کیست؟ رومی جواب داد این

حکیم المانوی نیچه است. اهل یورپ حکیم را دیوانه شمردند. افکار نیچه مثل حلاج بود که همه دو درباره "اناالحق" گفتگو کردند. گفتگو نیچه بی باک اما افکارش عظیم بود بخاطر این اهل مغرب آنها را دوست نداشتند..دوستان نیچه افکارش را نفهمیدند و نه قبول کردند فقط او را دیوانه شمردند.بوجه این نیچه مثل حلاج در شهر خود اجنبی شد.ملا(علماء عیسائیت) که بر خلاف نیچه بودند جان او را بخشیدند اما طیب او را کشتند. هیچ شخصی در افرنگ دانا نبود که نظریات نیچه را فهمیدو نه کسی راهنمای کرد نتیجه این بود که نیچه در اهو خود گم شده است از همه کس بی تلق شدند وبه منزل نرسد.

نیچه آرزو داشت که جمال وجلال خالق دنیا را دید،برای مقام کبریا جستجو کرداین مقام از عقل و حکمت ماورا است.نیچه فقط تا "لا" ماند و به "الا" نرفت واز مقام عبده بیگانه شد.این مقام فوق البشر است که از روز او تا این وقت کسی این را حاصل نکرد.

تجلی در پهلو نیچه است ولی نیچه بی خبر شد اگر از تجلی آگاه شد تو از خود آگاه شود..چشم او آرزو داشتند که رویت آدم را دید،نعره بی باک همه زد که رویت آدم کجا ست؟ نیچه مثل موسی آرزو داشت که خالق را دید.ای کاش نیچه در زمان شیخ احمد سرهندی شود تا شیخ او را رهنمای کردند او نیچه مقام سرور دائم حاصل کرد. عقل نیچه از خود گفتگو کرد.

مولوی به اقبال گفت تو راه خود رفت که راه ما نکو است. شعر دوم از مثنوی مولوی است. "کاندرو بی حرف می روید کلام".

اقبال و نیچه

در مؤلفه معرفت شناسی، نیچه ضد معرفت شناسی بود و از این رو خود نیز در چارچوب معرفتی به خصوصی نمی گنجید. از آن سو در اندیشه اقبال، نوعی معرفت شناسی قوام یافته و منظومه مند وجود داشت.

اقبال، تمام آثار نیچه را در طول سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵ میخواند و از این زمان است که درمی یابد که میان اندیشه های مولانا و نیچه قرابت وجود دارد، چراکه نیچه نیز همانند مولانا به تحول، آزادی، توانایی ها و سرمدیت یا جاودانگی خود، میل به قدرت، ارزش های من های برتر، از میان بردن کهنه ها و آفریدن چیزهای نوباورمند است.

او در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۲۲ به احتمال زیاد بدان سبب مولانا را دلیل راهش قرار میدهد

که میبیند برخی از اندیشه های بنیادی نیچه و برگسون که می پنداشته تازگی داشته است.

دید گاه بقای ماکان درباره اقبال و نیچه

۱. نیچه طالب آن است که عقل و عشق با هم بیامیزند نیچه اصلاً به صراطی مستقیم نیست. گاهی آپولو و دیونیزوس یعنی عقل و

عشق را مکمل هم می‌داند، گاهی هم عنان زندگی را فقط به دست یکی از آنها می‌دهد زیرا ذهنی آشفته داشت نه وحدت‌آفرین. اقبال دلیل این پرشیدگی ذهنی را در نداشتن دلیل راه می‌داند که خود نیچه نیز به آن اذعان دارد.

تفاوت عمده‌ی با اقبال دارد .

نیچه معتقد است هیچ چیز نو و تازه‌ی وجود ندارد که بتوان به آن اندیشید، بنابراین از نظر او جهان فاقد بالندگی است و رو به تکامل نمی‌رود. حال آنکه اقبال معتقد به تکامل یافتن جهان است و آن را محصولی کامل نمی‌داند. وقتی این دو نظر را مقایسه می‌کنید در آن یک عنصر جبر خودنمایی می‌کند و در این یک عامل اختیار، بنابراین با وجود «دور جاودان» نمی‌توان در «میل به قدرت» نشانی از اختیار یافت زیرا اختیار با جبر تضاد دارد. اقبال لاهوری روشن فکری بود که همه تلاش او برای اعتلای نام انسان بویژه انسان مسلمان بوده است. الگویی که او برای انسان آرمانی خود ارایه داده، گاه مشابهت‌هایی با ابرانسان نیچه دارد و همین امر سبب شده برخی این دو الگو را مانند هم بدانند، ولی حقیقت این است که اقبال 20 سال پس از طرح انسان آرمانی خود با افکار نیچه آشنا شد و اندیشه‌های او را مورد نقد قرار داد..

مشابهت‌های آنان به خلاف آنچه ظاهراً پنداشته می‌شود چنان زیاد است که شرح همه آنها از حوصله یک گفت‌وگو بیرون است ولی بطور خلاصه می‌توان به برخی از آنها اشاره داشت، از جمله اینکه هر دو فیلسوف هستند، هر دو شاعرند، ذهنی بشدت انتقادی دارند، زبان‌دان و

زبان‌شناسند، شخصیتی صادق و بی‌ریا دارند، با افلاطون و تفکر افلاطونی مخالفند، طالب شادی برای انسانند، غم حاصل از عشق را دلبپذیر می‌دانند، منتقد ارزش‌ها و تفکرات دینی ناکارآمد زمان خویشند، دو متفکر غیرایرانی هستند که به فرهنگ ایران دلبستگی دارند، عقل و عشق را مکمل یکدیگر می‌دانند، در موضوعاتی نظیر دین، جامعه، اخلاق، انسان آرمانی، خدا، علم، زن، تعلیم و تربیت، قدرت، جسم و روح اندیشه گماشته و نظراتی آرایه داده‌اند، از موضع قدرت و از سر یقین سخن گفته‌اند، فیلسوف تراژیکند یعنی دو مقوله خیر و شر را در ارتباط با هم ارزیابی می‌کنند، خط فکری مشخصی داشته‌اند که نه اعوجاج داشته و نه از آن عدول کرده‌اند، اندیشه‌هایی را مطرح ساختند که ذهن جمعی تاب تحمل آنها را نداشته است، مبلغ و ستاینده تلاش و پویایی هستند.

انسان آرمانی آنان ویژگی‌های شاهین را دارد. گرچه هدف نهایی‌شان دستیابی به جهانی آرام است ولی هر یک جنگ را از منظری خاص توصیه می‌کنند، با دموکراسی یا جمهوریت افلاطونی مخالفند، برای عقل و عشق اصطلاحاتی خاص خود وضع کرده‌اند، به موسیقی و نقاشی علاقه داشته‌اند، از کار دولتی و رسمی رویگردان بودند، مشوق سستی‌هیدن با محیط‌اند، با نظر داروین مخالفند، هر دو متهور و غوغایی‌اند و هر دو در خانواده‌یی مذهبی تربیت یافته‌اند.

اقبال در پیام مشرق گفتند:

گر نوا خواہی ز پیش او گریز
 در نی کلکش غریو تندر است
 نیشتر اندر دل مغرب فشرد
 دستش از خون چلیپا احمر است
 آنکہ بر طرح حرم بتخانہ ساخت
 قلب او مومن دماغش کافر است

خویش را در نار آن نہرود سوز
 زانکہ بستان خلیل از آذر است.

اقبال در بارہ نطشہ در آثار خود (بال جبریل) گفتند.

حریف نکتہ توحید ہو سکا نہ حکیم
 نگاہ چاپیے اسرار "لا الہ" کے لئے
 خدنگ سینہ گردوں ہے اس کا فکر بلند
 کمند اس کا تخیل ہے مہر و مہ کے لئے

اگر چه پاک ہے طینت میں راہبی اس کی
 ترس رہی ہے مگر لذت گنہ کے لئے¹⁷

اقبال در باره نطشه در آثار خود (پیام مشرق) گفتند:

از سستی عناصر انسان دلش تپید
 فکر حکیم پیکر محکم تر آفرید
 افکند در فرنگ صد آشوب تازه ئی
 دیوانه ئی به کارگه شیشه گر رسید¹⁸

شخصیت نیچہ نزدیک اہل مذہب خوب نیست. نیچہ فقط آرزو داشت کہ جمال و جلال خالق دنیا را دید، برای مقام کبریا جستجو کرد این مقام از عقل و حکمت ماورا است. نیچہ فقط تا "لا" ماند و به "الا" نرفت و از مقام عبده بیگانه شد. بر مقام معرفت رفت اما به منزل نرسید. اقبال نیچہ را علاقہ داشت.

"از اشعار اقبال معلوم می شود کہ گوی بهترین قسمتهای شعرش را از افکار مولوی و نیچہ اقتباس کرده است، از اینروست کہ بعضی از منتقدان سطحی و ظاهر بین ہم صدا اظهار کرده اند کہ اقبال چیزی پیش از پژواک

¹⁷: اقبال ص ۲۰۶، ۲۰۵.

¹⁸ پیام مشرق، ۳۲۶.

آن دو اندیشمند نبوده است. تردیدی نیست که از نظر اقبال ایمان مولوی والحاد نیچه دو دیده مختلف از مضمونی واحدند. و نیز شک نیست که اقبال از هر دوی آنان برده است.

علی رغم انکار ملحدانه نیچه از وجود خدا و عقاید دینی که از نظر عموم مسلمانان کفر و زندقه می باشد، اقبال زبان مولانا نیچه را فرزانه دانشمند معرفی می کند. حتی او را "محبوب" کسی که جذب انوار الهی می شود، می خواند. امروزه در جامعه اسلامی پاکستان اگر کسی چون نتیجه علوم افکار نو آگن بلند قطعا پیامدهای سختی برای او دنبال خواهد داشت. اما مؤسس فکری و فلسفی پاکستان اسلامی اقبال دیدگاه کاملا متفاوتی رادر اقبال نیچه مطرح می کند. او نه نیچه را نکوهش نمی کند بلکه او را دوست داشت

باب سوم:

دیده گاه اقبال درباره طالسطائی در جاوید نامه

از شخصیات های مورد بررسی در کتاب جاوید نامه تولستوی می ماند. قبل از اینکه به تصویر او در جاوید نامه اقبال به پردازیم. از شخصیات مورد مطالعه ما در این پایان نامه تولستوی هست. این که معرفی او زیر باشد.

لئون نیکلایویچ تولستوی

لئون تولستوی در ۲۸ اوت سال ۱۸۲۸ در خانواده ای از متمولین و نجیب زادگان زمیدار، در پاسنا زاده شد. تحصلات متوسطه اش را در مکو گذرانده به ارتش پیوست و در نبرد های قفقاز و دفاع از سباستوپول شرکت جست. تولستوی از نویسندگان نامی تاریخ معاصر روسیه به شمار می آید. رمانهای جنگ و صلح و آنا کارنینا تولستوی از بهترین های ادبیات داستانی جهان هستند. تولستوی در روسیه بسیار محبوب است و سکه طلای یادبود به احترام وی ضرب شده است. تولستوی در زمان زنده بودنش شهرت و محبوبیتی جهانی داشت اما به سادگی زندگی می کرد. نام تولستوی در زبان انگلیسی معمولاً به صورت "لئون تولستوی" نوشته می شود.

خانواده :

و مادرش شاهزاده خانم ماریا نیکلایونا والکونسکایا پدر او کنت گراف نیکلای ایلچ تولست

بود. مادرش را در دو سالگی و پدرش را در نه سالگی از دست داد و پس از آن تحت سرپرستی عمه اش تاتیانا قرار گرفت. او در سال ۱۸۴۴م. در رشته زبان های شرقی در دانشگاه قازان نام نویسی کرد، ولی پس از سه سال، در تاریخ ۱۸۴۶م. تغییر رشته داد و خود را به دانشکده حقوق منتقل کرد تا با

کسب دانش وکالت به وضعیت نابسامان ۳۵۰ نفر کشاورز روزمزد ، که پس از مرگ پدر و مادرش به او انتقال یافته بودند ، رسیدگی کند و با اصلاحات اراضی خود به شرایط رنج‌آور اجتماعی آنان خاتمه دهد.

او در سال ۱۸۴۷ میلادی دانشکده حقوق را رها می کند و به زادگاهش بازمی گردد. سال ۱۸۵۱ تولستوی وارد ارتش می شود و به ماموریت قفقاز که در آن زمان تازه به دست روس ها افتاده بود می رود. در تابستان همان سال ، اثر خود "کودکی" را می نویسد. این داستان سال بعد در مجله معاصر ، چاپ می شود. تولستوی هنگام خدمت در ارتش تزار ، نوشتن به صورت حرفه ای را آغاز می کند. حضور وی در جنگ ، دست مایه اصلی برای رمان ها و داستان ها در اختیارش می گذارد و با نگاه جستجوگرش میان مردم و محیط پیرامون ، بر غنای آثارش می افزاید. در ۱۸۵۴ به سواستوپل رفته و به سپاه کریمه می پیوندند. در این زمان او به درجه ستوانی ارتقا یافته و به دفاع از میهن می پردازد. نتیجه این دوران را در «حکایت های سواستوپل» که حاوی سه داستان خواندنی ست منعکس می کند. تولستوی در این داستان ها کوشیده است با استفاده از احساسات شخصی که در جنگ تجربه کرده ، چهره ای متفاوت از آن را نشان دهد. وی جنگ را پشت مراسم رسمی به تصویر می کشد. در سال ۱۸۵۶ از ارتش کناره گیری می کند و به زادگاه خود بازمی گردد. پس از آن سفری شش ماهه را به کشورهای فرانسه ، انگلستان ، آلمان ، ایتالیا و سوییس آغاز می کند تا باشیوه زندگی ، فرهنگ و عقاید مردم این کشورها آشنا شود. در سال ۱۸۵۸

میلادی داستان "سه مرگ" را منتشر می کند و در سال ۱۸۵۹ دبستانی برای کودکان و دهقان زادگان یاسنایا پالیانا می سازد.¹⁹

در سال ۱۸۹۱ متفلات قیمت گذاری شده و میان همسر و فرزندان تقسیم می شود. در مورد آثار ادبی اش، تولستوی به یک سازش بنده می کند. بدین قرار که حق تألیف کتابهای پیش از سال ۱۸۸۱ از آن همسرش می شود و ما بقی یکجا به مالکیت عمومی در می آید. پس از تقسیم دارایی منقول و غیر منقول مشکلاتی دیگر پدیدار می شود. هنوز دستنوشته های متعدد و بویژه دفتر خاطرات که نباید تا پیش از مرگ تولستوی به چاپ برسد باقی مانده اند. حفظ و نگهداری این آثار با کیست؟ بر سر دفتر خاطرات نبردی بی امان میان کنتس و "چرتکوف" دوست و هوادار استاد پیر در می گیرد. اقدام به حيله و تزوير و درپي آن دشنام و استغاثه و عجز ولا به صد چندان می شود. تولستوی در میان دو جنگ اعلام شده به نوشتن ادامه می دهد و در پی هم "مرگ ایوان ایلچ" ۱۸۸۶، سونات کرویتسر" ۱۸۸۹، ارباب و نوکر" ۱۸۹۸ و سر انجام "رستاخیز" ۱۸۹۹ را به چاپ می رساند.

در سال ۱۹۰۱، شورای عالی کلیساهای روسیه با اشاره به بخشی از متن کتاب که در مخالفت با کلیساهای روسیه (شورای کلیساهای روسیه) به اشاره بخشی از متن کتاب که در مخالفت با کلیسای ارتدوکس است تکفیر مؤلف را اعلام می کند. تولستوی می گوید: راست است، من در اعتقادات شورای عالم مهیم نیستم، اما به خداوند که برای من روح، عشق و مبنای همه چیز است ایمان دارم." این پاسخ مغرورانه موجی از شوق در روسیه به

¹⁹زندگی نامه، از لئو تولستوی

پا می کند هیتهای ستایشگران، تظاهرات دانشجویان در معابرعومی
، ارسال تلگرام ، تقدیم دسته گل و بحث وجدال می آید.²⁰

آثار معروف تولستوی:

- جنگ و صلح
- آناکارینا
- ماجراهای سباستپول
- اعترافات هنر چیست؟
- رستاخیز
- فقر وایمان ، انسان به خاطر چه چیز زندگی می کند.
- خولستومر ، سر گذشت یک اسب
- قدرت تاریکی

حکیم طالسطای در جاوید نامه:

وقتی اقبال در سفر روحانی به فلک قمر ر سید. آنجا با عارف هند صحبت
کرد بعد حرکت به وادی یرغمید که ملائکه او را وادی طواسین می نامند.

طاسین مسیح رویای حکیم طالسطای

²⁰لئون تولستوی ، ترجمه مهران محبوبی آرباب و نوکر ، صفحه ۱۲، ۱۳

درمیان کوهسار هفت مرگ
 وادی بی طایر و بی شاخ و برگ
 تاب مه از دود گرد او چوقیر
 آفتاب اندر فضایش تشنه میر
 رود سیماب اندر آن وادی راون
 خم بخم مانند جوئی کهکشان
 پیش او پست و بلند راه هیچ
 تند سیر و موج موج و پیچ پیچ
 غرق در سیماب مردی تا کمر
 با هزاران ناله های بی اثر
 قسمت او ابر و باد و آب نی
 تشنه و آبی بجز سیماب نی
 بکران دیدم زنی نازک تنی
 چشم او صد کاروان را رهزنی
 کافری آموز پیران کنشت
 از نگاهش زشت خوب و خوب زشت
 گفتمش تو کیستی، نام تو چیست

این سراپا ناله و فریاد کیست؟
 گفت "در چشمم فسون سامری است
 نامم افرنگین و کارم ساحری است"
 ناگهان آن جوئی سمیین یخ به بست
 استخوان آن جوان در تن شکست
 تانگ زد "ای وائی بر تقدیر من
 وائی برفریاد بی تاثیر من
 گفت افرنگین "اگر داری نظر
 اندکی اعمال خود راه هم نگر
 پور مریم آن چراغ کائنات
 نور او اندر جهات و بی جهات
 آن فلاطوس آن صلیب آن روی زرد
 زیر گردون تو چه کردی او چه کرد
 ای بجان لذت ایمان حرام
 ای پرستار بتان سیم خام
 قیمت روح القدس نشناختی
 تن خریدی نقد جان در باختی

طعنه آن نازنین جلوه مست
 آن جوان را نشتر اندر دل شکست
 گفت "ای گندم نمای جو فروش
 از تو شیخ و برهمن ملت فروش
 عقل و دین از کافر یهای تو خوار
 عشق از سودا گر یهای تو خوار
 مهر تو آزار و آزار نهان
 کین تو مرگ است و مرگ نا گهان
 صحبتی با آب و گل ورزیده ی
 بنده را از پیش حق دزدیده ی
 حکمتی کو عقده اشیا کشاد
 با تو غیر از فکر چنگیزی نداد
 داند آن مردی که صاحب جواهر است
 جرم تو از جرم من سنگین تر است
 از دم او رفته جان آمد بتن
 از تو جان را دخمه میگردد بدن
 آنچه ما کردیم با نا سوت او

ملت او کرد با لاهوت او

مرگ تو اهل جهان را زندگی است

باش تا بینی که انجام تو چیست"²¹

وقتی اقبال در سفر روحانی به فلک قمر رسید. آنجا با عارف هند صحبت کرد بعد حرکت به وادی یرغمید که ملائکه او را وادی طواسین می نامند، طاسین گوتم تو به آوردن زن رقاصه عشوه فروش بعد طاسین زرتشت آزمایش کردن اهرمن زرتشت را کرد. طاسین مسیح رویای حکیم طالسطایی بعد طاسین مُحَمَّدنوحه ابو جهل در حرم کعبه صحبت کردند. وقتی اقبال با رومی طاسین مسیح رویای حکیم طالسطایی را دید چه شد زیر شرح آن اشعار را دادم.

در میان کوهسار یک وادی هست نامش وادی هفت مرگ که در آن طائر، برگ، شاخ هیچ نیستند. تاب ماه از دود گرد او چوقیر، آفتاب در این فضا تشنه هست. در وادی رود سیماب که مانند جوئی کهکشانش خم روان شد. برای جوئی راه بلند و پست نیست فقط تند روان موج در موج، پیچ در پیچ هست. آنجا یک مرد که سیماب تا کمر غرق هست و ناله هم زد که نالش بی اثر هست. قیمت او ابر، باد و آب نیست فقط تشنه هست. آنجا فقط پاره است. بر کناری جوئی یک زن که تن نازک وجود دارد. چشمانش خیلی زیبا هستند، و چشم او صد کاروان را رهزن بود. زن آن

²¹ جاویدنامه، ص: ۸۸، ۸۷

آموزگار و به پیران کافری را آموز. از نگاه او زشت خوب و خوب زشت شد. من (اقبال) از زن پرسیدم تو کیستی؟ نام تو چیست؟ و این مرد که ناله و فریاد کرد این کیست؟

او جواب داد که نام من افرنگین و کار من ساحری است. در چشم من فسون سامری است که ناگهان او یخ بسته شد، استخوان او در تن خود شکسته شدند.

آن جوان بانگ زد وای بر تقدیر من، فسون بر بی اثر ناله. زن افرنگین به مرد گفت اگر تو صاحب نظر هست تا اعمال خود را دید که تو چه کرد؟ پسر مریم (حضرت عیسی) چراغ کائنات و نور کائنات هستند. اندر او مکان و لا مکان بود.

چهره زرد او را دید، در دنیا تو با او چه کردی و او چه کرد. حضرت عیسی بر ملت خود بسیار مهربانی کرد و ملت چه جایزه داد، سلوک بی رحمانه کرد. آن زن که گفتگو کرد بسیار زیبا است.

اقبال و تولستوی:

حکیم تولستوی یک فیلسوف روس بود. او در سال ۱۸۵۵ به مقام بسنایا متولد شد. در یک خانواده ملاک و ثروتمند به دنیا آمد. در دانشگاه کازان تحصیل کرد. اما چون شیوه آموزش آن را نپسندید، تحصیل خود را کاره گذاشته و به املاک خود در پاسنگا پولیانای باز گشت. سپس در سال 1851 به ارتش تزاری پیوست و در جنگهای معروف به سباستپول شرکت کرد. در

سال بیست و چهار ازدواج کرد. ارتش را ترک کرد در جهانی ادبی وارد شد. تولستوی، در پایان عمر اعتقادات عمیق مذهبی پیدا کرد، اما جنبه های خرافاتی این دیانت را مورد انتقاد قرارداد.. بسیار رومان نوشت. سپس بر او رنگ دین غالب شد. او ترجمه انجیل کرد، در سال 1894 یک کتاب بر موضوع "پادشاهی خدا در تو است" نوشت بعد در سال کتاب دیگر بر موضوع "مذهب چه است" را نوشت. افکار همسر او بسیار متفاوت بود بوجه این همه دو جدا شدند. قبل از مرگ خانه خود را ترک کرد. در 8 نومبر 1910 در حالت کسپری وفات یافت. هیچ چیز غیر از لباس ندارد. از لحاظ پاکیزگی نفس و درویشی و ایثار او پیروکار حضرت عیسی بود. او بسیار احترام کرد او صلیب را در گلو آویزان نکرد بلکه بر شانه خود بلند کرد.

اقبال لاهوری در کتاب خود پیام مشرق در باب نقش فرنگ در بای شخصیات گفتگو کرد. و درباری آن گفت " صحبت رفتگان در عالم بالا" تولستوی، کارل مارکس، هگل، مزدک، کوهکن.

بارکش اهرمن لشکری شهریار

از پی نان جوین تیغ ستم بر کشید

زشت به چشمش نکوست مغز نداد ز پوست

مردک بیگانه دوست سینه خویشان درید

داروی بیهوشی است تاج، کلیسا، وطن
 جان خدا داد را خواجه بجامی خرید.
 جای دیگر اقبال در بای تولستوی گفت:
 عقل دو رو آفرید فلسفه خود پرست
 درس رضا میدهی بندهٔ مزدور را²²

تولستوی حضرت عیسی و تعلیمات عیسی را علاقه داشت. محبت دین و پاکیزگی نفس دارد. اقبال بوجه این تولستوی را دوست دارد. واحترم می تولستوی گزاند. تولستوی یک مسیحی و نویسنده پر تاثیر بود. اقبال هرگز بخاطر دین او وی را مورد انتقاد قرار نمی دهد و ارزش کارهای ادبی او را تعریف می کند.

²² (پیام مشرق ص ۷۴)

باب چهارم:

دیده گاه اقبال درباره بهرتری هری در جاوید نامه

از شخصیات های مورد بررسی در کتاب جاوید نامه بهرتری هری می ماند. قبل از اینکه به تصویر او در جاوید نامه اقبال به پردازیم. از شخصیات مورد مطالعه ما در این پایان نامه بهرتری هری هست. این که معرفی او زیر باشد.

بهرتری هری:

"بهرتری هری یک فیلسوف سنسکرت شناس هند بود. او هم شاعر و هم نجومی بود. بعد همه را ترک کرد و جوگی شد. درهند بهرتری هری یک پادشاه بود. پدرش گندهرویسین و برادرش ویکرمادیته نیز یکی از پادشاهان بزرگ در هند بود. برتریهری برادر بزرگ ویکرمادیته بود، بهرتریهری پادشاهی اوجین در هند و برادرش ویکرمادیته وزیر ایشان بود. در هند درباره بهرتری هری چند افسانه گفته شده است. درستی این افسانه ها سند معتبری در دست نیست. اما در آن افسانه ها چین آمده است که:

روزی فقیری نزد پادشاهی بهرتری هری آمد و به او سیبی داد. فقیر به پادشاه گفت: کسی که این سیب را بخورد، زندگی جاویدان پیدا می کند و همیشه جوان می ماند. پادشاه همسرش را بسیار دوست داشت، بنابراین این سیب را به همسرش دادولی همسر پادشاه شخصی دیگری را دوست داشته بود و او هم آن سیب را به آن شخص داد، شخص دیگر هم به زن دیگری علاقه مند بود و آن سیب را به آن زن داد و آن زن هم خود به پادشاه علاقه مند بود و آن سیب را به پادشاه داد. چون پادشاه آن سیب را دوباره در دست خود دید تعجب کرد و شروع به جستجو درباری فلسفه کرد. وقتی همسر پادشاه

این ماجرا را شنید، از شدت ناراحتی خودکشی کرد. پادشاه از این پیشامد بسیار غمگین شده و این بیت را نوشت:

"زنی را دوست دارم که علاقه ای به ندارد و به دیگری علاقه مند است که آن دیگری هم دیگر را دوست دارد. و دیگری نیز من را دوست دارد. پس بین چه افسوس است بر آن زن و آن فرشته ی عشق و این زن و من!²³

"زمان پادشاه بهتری هری:

گفتن زمان دقیق بهتری هری بسیار مشکل است و نظریات زیاد و متفاوتی در باره آن وجود دارد. بهتری هری درباره زمان دقیق زندگی و سلطنت او را مشکل می کند.

درباره نیتشکم:

نویسنده این کتاب بهتری هری است. نیتشکم یعنی صد بیت درباره رفتار نیک، در این کتاب درباره رفتار نیک صد بیت به صورت شعر گفته شده است که این بیت ها خصوصیات و وجوه مختلفی را از رفتار بیان می کند.

یک کتاب دیگر بهتری هری شتک است که در آن مضامین عشق و زهد هستند. کتاب این را واکباپردیپ هم گفتند. و در آن سه شتک هستند.

²³ اقبال اور هندو مذهب، سنیتا کماری، ص 108

نیتی شتک

شرنکار شتک

ویراک شتک²⁴

جاوید نامه و بهرتری هری:

اقبال و رومی بعد از فلک زحل به سمت آن سوی افلاک رفتند. آنجا چند بزرگان صحبت کردند. اول مقام حکیم آلمانی نیچه را بیان کردند. بعد به حرکت بجنّت الفردوس رفتند آنجا قصر شرف النساء، بعد زیارت حضرت سید علی همدانی و ملا طاهر غنی کشمیری، در حضور شاه همدان. بعد صحبت با شاعر هندی برتری هری کردند. بعد حدکت به کاخ سلاطین مشرق نادر ابدالی سلطان شهید بعد آنها روح ناصر خسرو علوی و غزلی مستانه سراییده، پیغام سلطان شهید به رودکاویری صحبت کردند. بعد زنده رود رخصت می شود از فردوس برین رفتند. در آخر غزل زنده رود بیان کرد و خطاب به جاوید سخنی به نژاد نو کردند. از شخصیات های مورد بررسی در جاوید نامه حکیم بهرتری هری هست. و اقبال بهرتری هری را اینطور بیان می کند و این سخن را این گونه آغاز می کند.

²⁴ نیتشتکم بهرتری هری، ترجمه چندرگیت بهارتیه، ص (18 19)

صحبت با شاعر هندی برتری هری در جاوید نامه

حوریان را در قصور و در خیام

ناله من دعوت سوز تمام

آن یکی از خیمه سر بیرون کشید

وان دگر از غرفه رخ بنمود و دید

هر دلی را در بهشت جاودان

دادم از درد و غم آن خاکدان

زیر لب خندید پیر پاک زاد

گفت "ای جادو گر هندی نژاد

آن نوا پرداز هندی را نگر

شب‌نم از فیض نگاه او گهر

نکته آرائی که نامش برتری است

فطرت او چون سحاب آذری است

از چمن جز غنچه نورس نه چید

نغمه تو سوئی ما او را کشید

پادشاهی با نوای ارجمند

هم به فقر اندر مقام او بلند

نقش خوبی بندد از فکر شگراف
 یک جهان معنی نهان اندر دو حرف
 کارگاه زندگی را محرم است
 اوجم است و شعر او جام جم است
 ما به تعظیم هنر بر خاستیم
 باز با وی صحبتی آراستیم²⁵

زنده رود:

ای که گفتی نکته های دلنواز
 مشرق از گفتار تو دانای راز!
 شعر را سوز از کجا آید بگوی
 از خودی یا از خدا آید بگویی

برتری هری:

کس نداند در جهان شاعر کجاست
 پرده او از به وزیر نواست
 آن دل گرمی که دارد در کنار
 پیش یزدان هم نمی گیرد قرار

جان ما را لذت اندر جستجو ست
 شعر را سوز از مقام آرزوست
 ای تو از تاک سخن مست مدام
 گر ترا آید میسر این مقام
 بادوبیتی در جهان سنگ و خشت
 می توان بردن دل از حور بهشت²⁶

زنده رود:

هندایان را دیده ام در پیچ و تاب
 سر حق، وقت است، گوی بی حجاب

برتری هری:

این خدایان تنک ما یه زسنگ اندو زخشت
 برتری هست که دور است ز دیر و کنشت
 سجده بی ذوق عمل خشک و بجای نرسد
 زندگانی همه کردار چه زیبا و چه زشت
 فاش گویم بتو حریفی که نداند همه کس
 ای خوش آن بنده که بر لوح دل او را بنوشت

²⁶ جاویدنامه، ص 276

این جهان که تو بینی اثر یزدان نیست
 چرخه از تست وهم آن رشته که بردوک تو رشت
 پیش آئین مکافات عمل سجده گزار
 زانکه خیز در عمل دوزخ واعراف و بهشت
 ترجمه از برتری هری

آنجا ناله من (اقبال) به حورایان دعوت سوز کرد. یکی از حوریان از خیمه سر خود را بیرون کرد و یکی از چهره خود از پنجره محل بیرون کرد و دید و جذبه و شوق را پیدا کرد. من به بهشت جاودان را درد داد یعنی درد و غم هندوستان دادم. وقتی نغمه من را شنیدند همه هندوستانی بر زندگی خود بسیار غمگین شدند. پیر پاک (مولانا رومی) زیر لب خندیدند و گفت، آن نوا پرداز هندی را دید که از فیض نگاه او قطره شبنم گوهر شد. او یک نکته سنج است که اسمش برتری هری است. فطرت او مثل باد بهار است. او در چمن گل های نو را چید. و غیر از غنچه هیچ چیز نه چید. نغمه تو به طرف ما او را کشید. گویا نغمه تو برای او یک گفتگو نو است که بخاطر این او به طرف ما کشید. او یک پادشاه وهم یک شاعر است. اشعار او از لحاظ قدر و منزل خوب هستند. از افکار سگرف خود نقش خوب را ساخت. اندر دو حرف یک جهان پوشیده است. اشعار او علاوه از دلنشین بسیار فصیح و بلیغ هستند. او از کارگاه زندگی با خبر است. او خود جمشید است و اشعار او جام جم هستند. او این را خوب داند که چطور زندگی می کنی؟.

وقتی بهرتری هری به طرف ما آمد ما به وجه تعظیم برای او ایستادیم بعد ما از او صحبت کردیم.

زنده رود:

ای (برتری هری) تو دلنواز گفتگو را کرد. اهل مشرق از گفتار تو دانای راز داندند. بگو که در اشعار تو سوز از کجا آمد و چرا آمد؟ وهم بگو که از خودی آمد یا از طرف خدا آید؟

برتری هری:

کسی را این نداند که شاعر کجا است راگ نغمه او از بم و زیر نواست. گویا شاعر حقیقی آن شد که از جذبہ شار و جذبہ اشعار خود را با معنی کردند. و تلاش کردن این شاعر امر دشوار است. شاعر آن که در پهلو خود یک سینه بیقرار دارد، او در حضور خود بیقرار است عاشق حقیقی در فراق قرار نیافت و نه هم وصل قرار یافت.

در جان ما را لذت جستجو پیدا شدو در شعر مقام سوز آرزو پیدا شد. زندگی روان دوان است. عاشقدر فراق یک لذت برد.. ای زنده رود تو همیشه جام انگور مشغول شد. اگر تو مقام آرزو را حاصل کرد در دنیا مادی دل حوران بهشت دزدید یا آن را حاصل خواهد کرد.

زنده رود:

من اهل هند را بیقرار دیدم. اکنون وقت است که تو راز حق را واضع بیان کرد.

ای اهل هند خدا تو از سنگ و خشت ساخته شدند. از آنان یک هستی برتری (خدا) دور از دیر و کنشت است. ذات خدا و عبادت گاه مخصوص نیست. آن که مختلف از او برای همه است. او در معنی درست لائق عبادت است. سجده آن که بی ذوق و علاوه از عمل خواهد شد هیچ جا نرسد. زندگی نام کردار و عمل است و زندگی را حقیقی و مقصدش اگر نه است تو بیکار است. من با تو صحبت کردم که هر شخص نداند آن بنده خوب است که در دل خود این صحبت را نوشت.

این کائنات که تو را دید این فقط تخلیق خدا است. و انسانها که به کائنات رنگ دیگر را دادند آن تخلیق خدا نیست. در دنیا که نیکو و بد پیدا شد آن نتیجه اعمال هستند. پیش آئین مکافات عمل سجده گزار شد برای اینکه بهشت و دوزخ از عمل پیدا شدند.

Bhartari hari, king and the bouries

Beautiful maidens were looking at me from every nook corner of palaces that surrounded us in paradise. These were the bouris surrounded us in paradise. These were the bouris and my song had captivated them.

Rumi smiled at me and said, "O Indian magician! Look at the fellow poet from india who has been moved by your song." I looked up and found that Bhartari hari, the great hindu poet

had come out of his heavenly abode. Rumi and I rose in his honor and I had an interview with bhartari.

Above all I wanted to know whether the essence of a powerful verse came from God or from the poets themselves. "Nobody knows where is the place of poets," Bhartari said to me. "A poet lives in the ups and downs of the notes of a song." I then asked him to reveal the truth about the God, since this was a time when the people of this homeland needed it most.

Bhartari sang one of his song in response to my question:

All sapless are thy prayers

Bereft of actions fire

For actions, good or bad

Do shape thid life entite.

The words thou seest in not

The handicraft of the lord;

Frome thee alone emerge

The spinning wheel, the cord

Before the law of actions

Bow, from the rest be free;

They are deeds refection

Hell, heaven, purgatory.²⁷

I wrote this word on my heart and then listened to rumi who was telling me to move on.

Retold by: Hina Tanvir

Edited by: Khurram Ali Shafique

Illustrated by: Tabassum Khalid

IQBAL ACADEMY PAKISTAN 2006

یک مقاله درباره "اقبال و مذهب هندو"، اسم مقاله نگار "سنتیا کماری" و نگران تحقیق "دکتر محمد صدیق خان شبلی" هستند. دانشگاه علامه اقبال، شعبه اقبالیات اسلام آباد این مقاله را پژوهش کرد. دکتر محمد صدیق خان شبلی یکی از استادان معروف اقبالیات هستند. مقاله تحقیقی اقبال و مذهب هندو که زیرنگرانی او شد. ترجمه نتیجه مقاله زیر است.

²⁷ JAVIDNAMA IQBAL Ali ,khurram shafique,javed nama.page 40,41

اقبال یک شخص غیر متعصب بود، اقبال در تحریر خود جا بجا شخصیات مسلم و هم غیر مسلم رغ ذکر کنند. شخصیات که نامور در هندو مذهب بودند جا بجا تعریف آنان هم کردند. در آنها قدیم و جدید هم هستند. در شخصیات جدید که اقبال متأثر بودند و احترام آنان گزارند. در آن پندت جوهرلال نهرو، راجه کشن پرشاد، سروجنی نائید شامل هستند. شخصیات قدیم که اقبال با قلب تعریف آن کردند. در آن وشوامر، بهرتری هری، رام چندر جی و کرشن مهاراج شامل هستند.

بهرتری هری: از شخصیات قدیم بهرتری هری قدیم ممتاز و برگزیده شخصیت که اقبال بسیار علاقه داشت. این حقیقت است که در طبقه اردو گروه کثیر از نام و کلام بهرتری هری نا آشنا است. در اردو و هم در فارسی اقبال ترجمانی عارف بلند و افکار حکمیانه بهرتری هری را کردند.

اقبال این حکیم سنسکرت را در صف رومی، نیچه، برگسان، گوئته برابر جا دادند. گویا اقبال که در آثار خود مفکرین عظیمرا کنند، در آن بهرتری هری هم هست. اقبال بر افکار درست بهرتری هری آفرین و افکار بد را بد گفتند. زندگینامه بهرتری هری را پیش کرد بعد در وقتی جاوید نامه اقبال و بهرتری هری صحبت کردند بیان کرد. من شروع باب این را بیان کنم.

اقبال یک شعر را پیش کرد و آن را موضوع بایل جبریل هم گفت. و شعر آن را با نام بهرتری هری پیش کرد. این شعر بهرتری هری است.

"پھول کی پتی سے کٹ سکتا ہے پیرے کا جگر

مرد نادان پر کلام نرم و نازک بے اثر"²⁸

اقبال این شعر را از اشلوک بہتر پھری ماخوذ کرد. و در صورت شعر پیش کرد گفتند این ممکن است کہ از نرم و نازک مثل الماس سخت و جامد را در بخش شکست کردن، اما این ممکن نیست کہ بر دل جاہل کلام پاکیزہ و پر لطیف اثر کرد. شعر این اقبال است اما افکار بنیادی و مرکزی و حکیمانہ تصور بہتری ہری است اقبال از افکار بہتری ہری متاثر شدند. شرح دوم این شعر اینطور ہم است کہ از گل الماس نمی شکستہ شدہ است ہمینطور بر ذوق بد شعر و سخن نمی اثر کرد. فلسفہ اقبال ترجمانی افکار بہتری ہری کرد. و اقبال بہتری ہری را بسیار دوست داشتند.

باب پنجم
جمع بندی و نتیجه گیری

مُحَمَّد اقبال لاهوری: شاعر فیلسوف، سیاست مدار، (۱۸۷۷ء-۱۹۳۸ء) متفکر پاکستان و رهبر فکری بود که شعر زیادی نیز به زبانهای فارسی و اردو سروده است. او افکار عالی فلسفی را به زبان شعر بیان کرده است. سخن سرای اوجت تهذیب انسانیت، تشکیل سیرت ملت و بیداری همراهان است. جاوید نامه مجموعه ای از سروده های اقبال است که به زبان فارسی و با روش مثنوی سروده است. در سال ۱۹۲۹ء جاوید نامه را آغاز کرد و پس از سه سال آن را تکمیل کرد و این کتاب در ۱۹۳۲ء به چاپ رسید و شامل یک هزار بیت است. اقبال آن را به نام پسرش «جاوید اقبال» نام گذاری کرده است.

آنچه گفتم از جهانی دیگر است

این کتاب از آسمانی دیگر است

این مثنوی در حقیقت معراج فکری و ذهنی علامه است. که در آن وی به رهنمای مولانا جلال الدین رومی سفر آسمانی را شروع می کند و با مولانا جلال الدین رومی شش فلک از جمله قمر، عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل گردش می کند. و آنجا با بزرگان مسلمان و غیر مسلمان ملاقات می کند و بعد از آن وارد بهشت می شود. جاوید نامه حاوی دقیق ترین و لطیف ترین افکار عرفانی و نظرات سیاسی و اجتماعی اقبال است.

خطاب شعرهای جاوید نامه پسر اقبال بنام جاوید است و آن را می توان نوعی معراج نامه دانست. اقبال در جاوید نامه سفری خیالی و رویایی به

کره‌های آسمانی دارد و در این سفر با اشخاصی دیدار می‌کند که نتایج و اهداف سفر شامل نکاتی است که اقبال درباره آنها نظرش را بیان می‌کند. اقبال در جاویدنامه مانند سفری که دانته شاعر ایتالیایی راه آسمانی را در پیش گرفت، به همراه مولانا جلال الدین رومی به سفری روحانی پرداخته و در این سفر با شخصیت‌های تاریخی به بحث و گفتگو می‌پردازد. ابتدا در جاویدنامه به کره ماه می‌رود. در آن جا رومی او را به یک نفر دانشمند هندی به نام «ویش وامیترا» یعنی جهان دوست معرفی می‌کند و رومی در این مجلس به جهان دوست می‌گوید که: «در حال حاضر راه ترقی برای بشریت منحصر در این است که دو فرهنگ شرق و غرب با یکدیگر ترکیب و تلفیق شوند.

مُحَمَّد اقبال در فکر آن بود که کتابی درباره اسرار و حقایق معراج مُحَمَّد بنویسد و میخواست آنرا مانند "گلشن راز جدید" در روشنی افکار عصر نوین تألیف کند. در همان ایام به "کمدی الهی" اثر دانته شاعر ایتالیایی پرداخت و در عرض سه سال در تاریخ ۱۸۳۲م آنرا بنام فرزندش "جاوید نامه" منتشر ساخت این اثر یکی از شاهکارهای اقبال می‌باشد.

در این منظومه آسمانی شاعر نخست با خود غزل مولوی را زمزمه میکند که مطلعش عبارتست از

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

بنهای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

در این هنگام روح مولوی که بقول اقبال طلعتش رخشنده مثل آفتاب است پدیدار می شود و اقبال از او اسرار آفرینش را می پرسد و مولوی بطور مفصل پاسخ می گوید که موجب بیتابی روح اقبال میگردد.

نگاه اقبال را به انسان می توان از کتاب معروف او جاوید نامه بهتر شناخت. سبک این کتاب که چون به "ارداو افنامه" "سیرالعباد سنائی" و کمدی الهی دانتی "به نگارش در آورد است و سفری خیالی است که راهنمای آن کسی جز مولوی نیست، با هجران انسان آغاز می شود و سپس بیان می کند که چیزی که به زندگی انسانی معنا می دهد نور و جلوه ی حق است که باید به مشاهده ی آن پرداخت. اقبال انسان را به عنوان عالیترین و برترین موجود می شناسد و معتقد است که انسان می تواند که خداوند را در وجود خود آشکار نماید به همین جهت است که برای انسان عشق را توصیه می کند و علاج درد انسان امروز را دریافته های عشقانه می داند و اشاره می کند. اقبال همانند مولوی بر این باور است که انسان و عارف واقعی کسی است که پس از مقام خودی که عامل حرکت و تکامل وجودی انسان است و از طریق کشف و شهود عارفانه قابل درک است به دنیا محسوسات و جهان مادی بر گردد و خودی را در جمیع تفسیر نماید. جهانی که اقبال از آن سخن می گوید، جهانی است که ریشه در عالم بالا دارد و در واقع در پدیده های عالم مادی نوعی قداست نهفته است که از امری بخشید عیسای مشرق بنامد.

اقبال در میان شاعران و حکیمان غربی کم کسی یافت که اقوال او را در خور انتقاد نداند، میان ایشان از چند نفر به احترام نام میبرد. مثل بایرن و کانت و هگل و نیچه و تولستوی و شوپنهاور و اینشتاین و برگسن، و گاهی از

اقوال آنان نقل می کند و یا به یکی دو بیت تأثیری را که هر یک از ایشان در خاطر او گذاشته است وصف کند.

درباره "جاوید نامه" استاد دکتر محمد معین مینویسد:

"اقبال مانند چند تن از بزرگان جهان دانش و ادب از قبیل: ارداویراف ایرانی سنایی غزنوی اوحدی کرمانی ابو العلاء معری محی الدین ابن العربی ودانته ایطالیائی، باتخیل نیرومند خویش، معراجی شاعرانه پرداخته و معراج نامه خود را "جاوید نامه" نامیده است.

در این سخنرانی ها اقبال به طور مو جزو مختصر خلاصه مطالبی را که متکلمان اسلامی درباره حقایق دین گفته اند با بیان ساده برای جوانان روشنفکر و طالب درک حقیقت بیان نموده است و در اینجا ژرف بینی او در حقایق روحانی بخوبی آشکار است.

اقبال در شعر خود نه فقط مسلمانان بلکه غیر مسلمانان را بیان می کند. در این تحقیق بررسی شده که اقبال رهبر سیاسی، فکری، دینی مسلمانان است تعامل اقبال با ادیان دیگر چگونه بوده است؟ نوعیت این ارتباط چه است؟ اقبال چه نظر درباره قره العین، تولستوی، بهرتی هری، نیچه از لحاظ دین، فکر، فلسفه و نوعیت ارتباط اقبال بطور کلی با شخصیت های بزرگ غیر مسلمان چگونه است؟

ما در این پژوهش دیدگاه اقبال را درباره چهار شخصیت غیر مسلمان که در جاوید نامه ذکر آنان شده است را شامل کردیم.

قرّة‌العین طاهره اقبال لاهوری شاعر پاکستان و فارسی گوی در دیوان خود چندین جا از طاهره یاد کرده و به اشعاروی اقتداء میکرد. اقبال در یک چکامه در شان و مقام طاهره با عنوان "خاتون عجم" میسراید. و در جاوید نامه پاکباز روح هم می گفتند.

در جاوید نامه اقبال به فلک مریخ میروند و تحت راهنمایی حکیم مریخی در بگردش پرداخته و مسئله تقدیر را مورد بحث قرار میدهند. اینجا دوشیزه مریخ که ادعای رسالت کرده است پیامی بزنان دنیا میفرستد. آنجا ارواح بزرگ منصور، حلاج، غالب، دهلوی و قرّة‌العین طاهره نایل میشوند، هر یکی از این ارواح غزلی میسراید زنده رود مشکلات خود را بعرض ارواح بزرگ میسرساند پیرامون مسائل مانند تقدیر و بندگی بحث میکنند. اقبال می خواست هر مسلمان مانند طاهره عاشق صادق باشد. همان طوری که وی برای مقصود خود جان هم از دست داد هیچ مسلمان نیز نباید برای حصول گریز از جان دادن کند. همان طوری که وی برای مقصود خود جان هم از دست داد هیچ مسلمان نیز نباید برای حصول گریز از جان دادن کند. طاهره عاشق یک انسانی نبود. بلکه وی عاشق مسلک خویش بود تا دم مرگ وی از مذهب و مسلک خویش تبلیغ کرد و هیچ نیروی جهان نتوانست او را از این دور نگاه دارد. بوجه این اقبال نیرو، شجانه و بهادری طاهره را دوست داشتند. و تعریف کرد.

نیچه: اقبال ، تمام آثار نیچه را در طول سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۵ میخواند و از این زمان است که درمی یابد که میان اندیشه های مولانا و نیچه قرابت وجود دارد ، چراکه نیچه نیز همانند مولانا به تحول ، آزادی ، توانایی ها و سرمدیت یا جاودانگی خود ، میل به قدرت ، ارزش های من های برتر ، از میان بردن کهنه ها و آفریدن چیزهای نوباورمند است.

نیچه از جمله فیلسوفان غربی است اما اقبال که نظر و علاقه را جلب می کند. او درباره نیچه می گوید که نیچه عقلی کافر اما از قلبی مومن است..

اقبال در پیام مشرق در باره نیچه گفتند:

گر نوا خواهی ز پیش او گریز

در نی کلکش غریو تندر است

نیشتر اندر دل مغرب فشرد

دستش از خون چلیپا احمر است

آنکه بر طرح حرم بتخانه ساخت

قلب او مومن دماغش کافر است

خویش را در نار آن نمرود سوز

زانکه بستان خلیل از آذر است

. اقبال لاهوری روشن فکری بود که همه تلاش او برای اعتلای نام انسان به خصوص انسان مسلمان بوده است. الگویی که او برای انسان آرمانی خود ارائه داده ، گاه مشابهت هایی با ابرانسان نیچه دارد و همین امر سبب شده برخی این دو الگو را مانند هم بدانند. حقیقت این است که اقبال ۲۰ سال پس از طرح انسان آرمانی خود با افکار نیچه آشنا شد و اندیشه های او را مورد نقد قرار داد. با این وجود مشابهت های آنان به خلاف آنچه ظاهراً پنداشته می شود چندان زیاد است که شرح همه آنها در یک یادداشت کوتاه امکان پذیر نیست ولی به طور خلاصه می توان به برخی از آنها اشاره داشت ، از جمله اینکه هر دو فیلسوف هستند ، هر دو شاعرند ، ذهنی به شدت انتقادی دارند ، زبان دان و زبان شناس اند. شخصیتی صادق و بی ریا دارند ، با افلاطون و تفکر افلاطونی مخالفند ، طالب شادی برای انسان اند ، غم حاصل از عشق را دلپذیر می دانند ، منتقد ارزش ها و تفکرات ناکارآمد زمان خویش اند ، دو متفکر غیرایرانی هستند که به فرهنگ ایران دل بستگی دارند ، عقل و عشق را مکمل یکدیگر می دانند ، در موضوعاتی نظیر دین ، جامعه ، اخلاق ، انسان آرمانی ، خدا ، علم ، زن ، تعلیم و تربیت ، قدرت ، جسم و روح اندیشه گماشته و نظراتی ارائه داده اند ، از موضع قدرت و از سر یقین سخن گفته اند ، فیلسوف تراژیک اند یعنی دو مقوله خیر و شر را در ارتباط با هم ارزیابی می کنند

جای دیگر اقبال در باره نطشه در آثار خود (بال جبریل) گفتند.

حریف نکتہ توحید ہو سکا نہ حکیم

نگاہ چاہیے اسرار "لا الہ" کے لئے

خندنگ سینہ گردوں ہے اس کا فکر بلند

کمند اس کا تخیل ہے مہر و مہ کے لئے

اگر چہ پاک ہے طینت میں راہبی اس کی

ترس رہی ہے مگر لذت گنہ کے لئے

اقبال در باره نطشه در آثار خود (بام مشرق) گفتند:

از سستی عناصر انسان دلش تپید

فکر حکیم پیکر محکم تر آفرید

افکند در فرنگ صد آشوب تازه ئی

دیوانه ئی به کارگه شیشه گر رسید

شخصیت نیچہ نزدیک اہل مذہب خوب نیست. نیچہ فقط آرزو داشت کہ جمال و جلال خالق دنیا را دید، علی رغم انکار ملحدانہ نیچہ از وجود خدا و عقاید دینی کہ از نظر عموم مسلمانان کفر و زندقہ می باشد، اقبال

زبان مولانا نیچه را فرزانه دانشمند معرفی می کند. حتی او را "محدوب" کسی که جذب انوار الهی می شود، می خواند. و او را دوست داشتند.

تولستوی: از لحاظ پاکیزگی نفس و درویشی و ایثار او پیروکار حضرت عیسی بود. او بسیار احترام کرد او صلیب را در گلو آویزان نکرد بلکه بر شانه خود بلند کرد. اقبال لاهوری در کتاب خود پیام مشرق در باب نقش فرنگ در برای شخصیات گفتگو کرد. و درباری آن گفت " صحبت رفتگان در عالم بالا" تولستوی، کارل مارکس، هگل، مزدک، کوهکن هستند.

بارکش اهرمن لشکری شهریار

از پی نان جوین تیغ ستم بر کشید

زشت به چشمش نکوست مغز نداد ز پوست

مردک بیگانه دوست سینه خویشان درید

داروی بیهوشی است تاج، کلیسا، وطن

جان خدا داد را خواجه بجامی خرید.

جای دیگر اقبال در باره تولستوی گفت:

عقل دو رو آفرید فلسفه خود پرست

درس رضا میدهی بندهٔ مزدور را

تولستوی حضرت عیسی و تعلیمات عیسی را علاقه داشت. محبت دین و پاکیزگی نفس دارد. اقبال بوجه این تولستوی را دوست دارد. واحترم می کند.

بهرتری هری: اقبال یک شخص غیر متعصب بود، اقبال در تحریر خود جا بجا شخصیات مسلم و هم غیر مسلم را ذکر کنند. بهرتی هری قدیم ممتاز و برگزیده شخصیت که اقبال بسیار علاقه داشت. این حقیقت است که در طبقه اردو گروه کثیر از نام و کلام بهرتی هری نا آشنا است. در اردو و هم در فارسی اقبال ترجمانی عارف بلند و افکار حکمیانه بهرتی هری را کردند.

اقبال این حکیم سنسکرت را در صف رومی، نیچه، برگسان، گوئته برابر جا دادند. گویا اقبال که در آثار خود مفکرین عظیمرا کنند، در آن بهرتی هری هم هست. اقبال بر افکار درست بهرتی هری آفرین و افکار بد را بد گفتند. در بایل جبریل اقبال یک شعر را پیش کرد و آن را موضوع بایل جبریل هم گفت. و شعر آن را با نام بهرتی هری پیش کرد. این شعر بهرتی هری است.

اٹھ کہ خورشید کا سامان سفر تازہ کریں

نفس سوختہ شام و سحر تازہ کریں

(اقبال)

"پھول کی پتی سے کٹ سکتا ہے پیرے کا جگر"

مرد نادان پر کلام نرم و نازک بے اثر"²⁹

(بہترتری ہری)

اقبال این شعر را از اشلوک بہترتریہری ماخوذ کرد.و در صورت شعر پیش کرد گفتند این ممکن است کہ از نرم و نازک مثل الماس سخت و جامد را در بخش شکست کردن، اما این ممکن نیست کہ بر دل جاہل کلام پاکیزہ و پر لطیف اثر کرد. شعر این اقبال است اما افکار بنیادی و مرکزی و حکیمانہ تصور بہترتری ہری است اقبال از افکار بہترتری ہری متاثر شدند. شرح دوم این شعر اینطور ہم است کہ از گل الماس نمی شکستہ شدہ است ہمینطور بر ذوق بد شعر و سخن نمی اثر کرد. فلسفہ اقبال ترجمانی افکار بہترتری ہری کرد. و اقبال بہترتری ہری را بسیار دوست داشتند.

اقبال آرزو داشتند کہ ہندو و مسلمان ہویت ملی خود را حفظ کنند و پیشرفت کنند. آنها ہمچنین یکی از طرفداران اتحاد مسلمان و ہندو می باشند. اشعار اقبال ترانہ ہندی، ہندوستانی آہنگہای کودکان ہند، نالہ پرندہ، صدای درد شامل در بانگ درا هستند. اقبال خواستار یک مذہب بود کہ بر اساس عشق متقابل باشد. اقبال گاہی از تعصب ہندو غمگین

²⁹ (بال جبرئیل، ص: ۱۹۶)

بود. موضوعات شعر اقبال استقلال کشور و اتحاد دو جانبه ملت ها یک وحدت مسلمان ویژه بوده است.

مُجَدِّ اقبال یکی از بزرگترین اندیشمندان قرن بیستم به حساب می آید و اندیشه سیاسی شبه قاره هند تاثیر عمیقی را گذاشته است بطور یکی مسلمانان شبه قاره هند از افکار او الهام گرفته کشوری مستقل برای خود بنام پاکستان را بدست آورده اند. رهبر فکری سیاسی و شاعر بزرگ مُجَدِّ اقبال برای شخصیت های غیر مسلمان که آثار تاثیر گذاری از خود بر جای گذاشته اند را نه تنها با دید احترام می نگرد بلکه از اندیشه های آنان استفاده نیز کرده است. این چهار شخصیت غیرمسلمان قره العین طاهره، نیچه، تولستوی و برتری هری که از پیرو ادیانی غیر از اسلام بوده اند، مورد احترام و ستایش اقبال قرار گرفته اند. می توانیم نتیجه بگیریم که پاکستان یک کشور اسلامی و برای مسلمانان شبه قاره هند ساخته شده است اما متفکران و دانشمندان و بنیان گذاران این کشور افراد غیر مسلمان را نه تنها قبول داشته اند بلکه آن را سرمایه مشترک انسانی می دانند و بر آن اند که این افراد غیر مسلمان نه تنها حق زندگی با عزت را در جهان دارند بلکه اندیشه های آنان نیز برای همه انسانهاست و باید از آنان استفاده کرد.

"اقبال معتقد است که مفهوم اصلی زندگی قدرت و نیرو است، و اگر کسی از نیرو محروم است حقیقتاً از زندگی محروم می باشد، چه در جهان هر چیز قسمت خود را از نیرو و مبارزه بدست می آورد، بنابر این هر کسی بهمان اندازه از زندگی بهره مند می باشد که نیرو دارد، ناتوانی و ضعف راهزن قافله حیات است و باید تا آنجائیکه امکان دارد از آن خودداری نمود. طبق عقیده

اقبال ملل مغلوب برای ضعیف کردن ملل غالب وجسور حربه های از قبیل عفو و ناتوانی وقناعت وترحم را بکار می برند تا نیروی آنان را سلب نمایند، لذا مردمان خود آگاه باید از نیر نگهان ملل مغلوب و ضعیف با خبر بوده و در صحنه نبرد زندگی دلیر و مبارزو در برابر کارهای سخت و دشوار نیرومند و صبور باشند.³⁰

در جاوید نامه علاوه از این شخصیات در مورد بحث، دیگر شخصیات که هم غیر مسلم هستند ابو جهل، زرتشت، فرعون، کشزرا، ابلیس، اقبال این را دوست نداشتند. وقتی اقبال با رومی فلک زهره رسید آنجا فرو رفتن به دریای زهره و دیدن ارواح فرعون و کشزرا

ارواح فرعون و کشزرا

پیر روم آن صاحب "ذکر جمیل"

ضرب او را سطوت ضرب خلیل

این غزل در عالم مستی سرود

هر خدای کهنه آمد در سجود

³⁰ اکرم، دکتر سید محمد اقبال، "در راه مولوی"، ص ۲۰۵، ۲۰۴.

رومی:

هر چه پنهان است از وپیدا ستی
اصل این نور از بیضا ستی

فرعون:

آه نقد عقل ودین در باختم
دیدم واین نور را نشناختم
ای جهانداران سوی من بنگرید
ای زیانکاران سوی من بنگرید

وای قومی از هوس گردیده‌کور
می برد لعل وگهر از خاک گور
پیکری کو در عجایب خانه ایست
بر لب خاموش او افسانه ایست
از ملوکیت خبر هامی دهد
کور چشمان را نظرهامی دهد
چیست تقدیر ملوکیت ، شفاق
محکمی جستن ز تدبیر نفاق

از بد آموزی زبون تقدیر ملک
 باطل و آشفته تر تدبیر ملک
 باز اگر بینم کلیم الله را
 خواهم از وی یک دل آگاه را

رومی:

حاکمی بی نور جان خام است خام
 بی بیضا ملوکیت حرام
 حاکمی از ضعف محکومان قویست
 بیخس از حرمان محرومان قویست

تاج از باج است و از تسلیم باج
 مرد اگر سنگ است میگردد زجاج
 فوج وزندان و سلاسل رهزنی است
 اوست حاکم کز چنین سامان غنی است

ذوالخرطوم:

مقصد قوم فرنگ آمد بلند
 از پی لعل و گهر گوری نکند

سرگذشت مصر و فرعون و کلیم

می توان دیدان زآثار قدیم

علم و حکمت کشف اسرار است و بس

حکمت بی جستجو خوار است و بس

فرعون:

قبر ما را علم و حکمت بر گشود

لیکن اندر تربت مهدی چه بود.³¹

ازخواند این اشعار واضح است که اقبال
اینها (ابوجهل، زرتشت، فرعون، کشزرا، ابلیس) را دوست نداشتند.

اقبال نه رهبر مسلمان بلکه رهبری همه انسانیت می باشد در جاوید نامه
اقبال با غیر مسلمانان هم ملاقات می کند و آنان را دوست دارد و جا بجا
تعریف آنان را هم کند. موضوع اقبال رهبر سیاسی، فکری، دینی مسلمانان
است تعامل اقبال با شخصیات دیگر خیلی خوب است. رهبر فکری سیاسی
وشاعر بزرگ محمد اقبال برای شخصیت های غیر مسلمان که آثار تاثیر گذاری
از خود بر جای گذاشته اند را نه تنها با دید احترام می نگرد بلکه از اندیشه
های آنان استفاده نیز کرده است. این چهار شخصیت غیرمسلمان

³¹ (جاوید نامه، ص: ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵)

قره‌العین طاهره، نیچه، تولستوی و برتری هری که از پیرو ادیانی غیر از اسلام بوده اند، مورد احترام و ستایش اقبال قرار گرفته اند. می‌توانیم نتیجه بگیریم که پاکستان یک کشور اسلامی و برای مسلمانان شبه قاره هند ساخته شده است اما متفکران و دانشمندان و بنیان‌گذاران این کشور افراد غیر مسلمان را نه تنها قبول داشته اند بلکه آن را سرمایه مشترک انسانی می‌دانند و بر آن اند که این افراد غیر مسلمان نه تنها حق زندگی با عزت را در جهان دارند بلکه اندیشه‌های آنان نیز برای همه انسانهاست و باید از آنان استفاده کرد.

اقبال و انسانیت:

برتر از گردون مقام آدم است

اصل تهذیب احترام آدم است

آدمیت احترام آدمی

با خبر شو از مقام آدمی³²

مرجع شناسی:

- اقبال، علامہ محمد کلیات اقبال" (اردو) 1990ء نیشنل بک فاؤنڈیشن، اسلام آباد، پاکستان
- اقبال، علامہ محمد کلیات اقبال" (فارسی) 1990ء نیشنل بک فاؤنڈیشن، اسلام آباد، پاکستان
- اقبال، علامہ محمد "جاوید نامہ" 1986ء، اقبال اکادمی، لاہور پاکستان
- اقبال، علامہ محمد "پیام مشرق" 1986ء، اقبال اکادمی، لاہور پاکستان
- اقبال، علامہ محمد "ضرب کلیم" 1986ء، اقبال اکادمی، لاہور پاکستان
- اقبال، علامہ محمد "کلیات اشعار"، 1988ء کتابخانہ سنایی، تہران ایران
- اقبال، علامہ محمد، "شندرات اقبال" 1983ء ظفر سنز پرنٹرکوپر رود، لاہور پاکستان
- انور، دکتور عشر تحسن، "اقبال اور مشرق و مغرب کے مفکرین" 1994ء، ناشر دکتور سوحید قریشی کلب رود، لاہور پاکستان
- اکرام، دکتور محمد، "اقبال و جہان فارسی" 1999ء حاجی حنیف ایند سننز پرنٹرز لاہور پاکستان.
- انجم، دکتور محمد وسیم، "اقبال شناس" 2008ء، انجم پبلیشر کمال آباد 3راولپندی، پاکستان

- اختر، دکتور ملک حسن، اقبال ایک تحقیقی مطالعہ، 1988ء اقبال اکادمی لاہور پاکستان
- اسلمنت، جی۔ ای، بہاء اللہ و عصر جدید، 1998ء من مشورات دار النشر ابہائیہ فی البرازیل
- بت، عباس علی، قرۃ العین طاہرہ، بہائی پباشنگ ترست (شاخ پاکستان)
- جگن، ناتہ آزاد، اقبال مغربی مفکرین "1987ء مکتبہ عالیہ، لاہور پاکستان
- حمید اللہ، دکتور محمد، "خطبات بہاولپور" 2005ء حنیف اینڈ سنز پرنٹنگ پرس لاہور پاکستان۔
- ریاض، دکتور محمد، "جاوید نامہ تحقیق و توضیح اقبال" 1998ء اکادمی لاہور پاکستان
- ریاض، دکتور محمد، "کتاب شناسی اقبال" 2000ء اکادمی لاہور پاکستان
- ریاض، دکتور محمد، "اقبال و فارسی شعرا" 2002ء اکادمی لاہور پاکستان

- سعیدی، سید غلام رضا، "اقبال شناسی" 2000ء تہران خیابان شاہ رضا جنب لالہ از نو ساختمان الوند، ایران
- ستودہ، دکترا غلام، "مرجع شناسی و روش شناسی تحقیق در ادبیات فارسی" 1387ء سازمان مطالعہ و تدوین کتب انسانی دانشگاه (سمت) چاپ ہفتم تابستان، ایران
- صفاری، دکترا شہین دخت مقدم، "نگاہی بہ اقبال" 1989ء اقبال اکادمی لاہور پاکستان.
- صدیقی، ظہیر احمد، "عکس جاوید" 1993ء بزم اقبال ظفر سنز پرنٹرز لاہور پاکستان
- صوالت، دکترا ناگی، "وحدانی مذهب کی بنیاد" 2010ء فکشن ہاوس بک سٹریٹ 39 فرنگ رود، لاہور پاکستان
- عمر، محمد سہیل، "اقبالیات جلد اول" 1998ء اقبال اکادمی پاکستان
- عمر، محمد سہیل، "اقبالیات جلد دوم" 2010ء اقبال اکادمی پاکستان
- علی ضیا، لیاقت، "مذاہب عالم اور امن" 2016ء المجاہد پرنٹنگ پریس -
- نیازی، سیدندیر "مکتوبات اقبال" 1958ء اقبال اکادمی پاکستان
- فرقان، دکترا فتح پوری، "اقبال سب کے لئے" 2010ء الوقار پبلی کیشنز لاہور پاکستان.

- گوهر، دکتور نوشاهی، مرتب. "مطالعه اقبال" 1983ء بزم اقبال لاهور پاکستان.
- ہاشمی، پروفیسر شفق الرحمن ہاشمی، "اقبال کا تصور دین" فیروز سنز پرائیوت لمیٹڈ، لاهور پاکستان
- یزدانی، خواجہ حمید، "شرح جاوید نامہ" 2005ء سنگ میل پبلی کیشنز لاهور پاکستان.
- یزدانی، احمد، نظر اجمالی در دیانت بہائی "۱۳۲۹ش با تصویب لجنہ ملی نشریات امری

D.R Mohammad maruf, Iqbal and his contemporary western religious thoughts" 1987, Iqbal academy Lahore Pakistan

D.R Mohammad maruf, Iqbal's philosophy of religious" 2003, Iqbal academy Lahore Pakistan

D.R Mohammad hussain qazi, iqbal on inner religious experience" 2008, iqbal academy Lahore Pakistan.

Emma tomalir, Religious and Developments" 2013 park squate Milton park abinddon oxen new York.

**G .r Malik, The western horizon, 2009 publisher: M.suheyl
umer iqbal academy Lahore Pakistan**

**Hushiso lucyhushison, The introduction to nietzsches
and his religious” tandt clark the tower building 11 york road
london.**

**Mohammad suleyl umer, The religious other”2008 iqbal
academy Lahore Pakistan**
